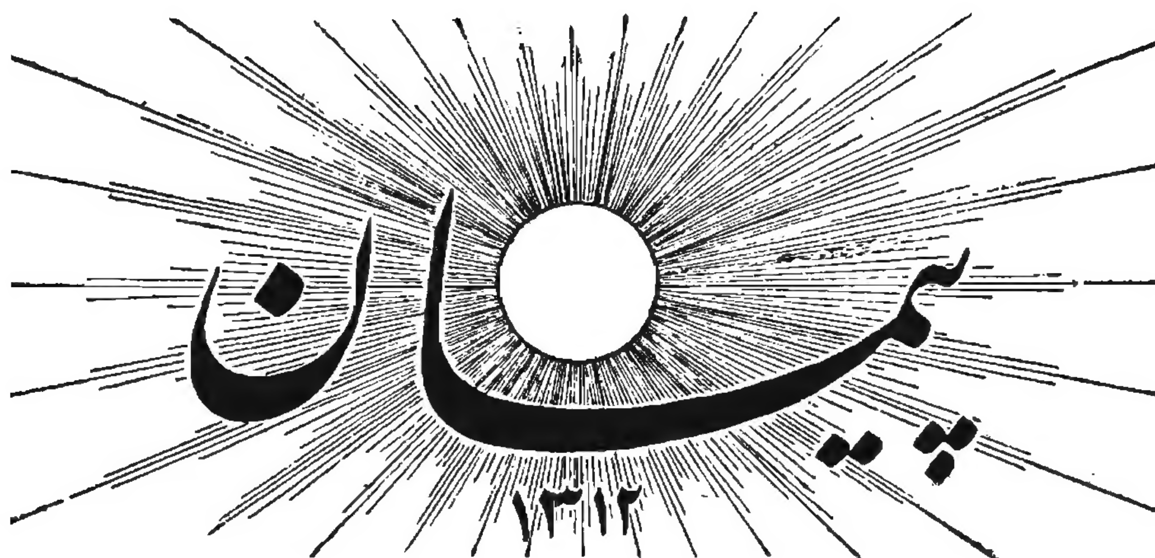

پیمان
پیمان سال هفتم
شماره دوم



سال هفتم　　مرداد ماه ۱۳۲۰　　شماره دوم



دارنده

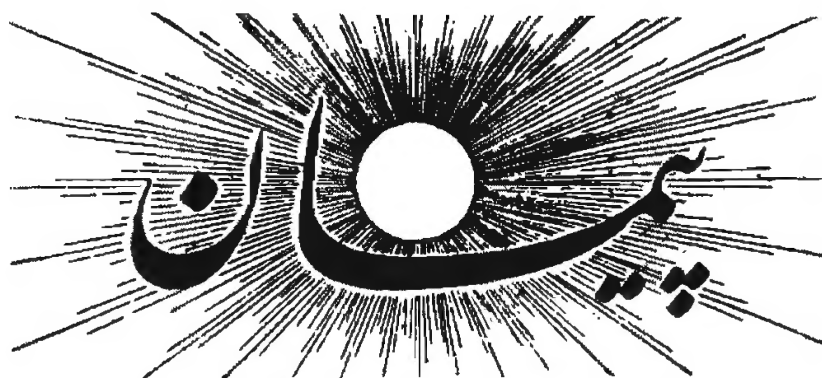
کسروی تبریزی

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

درخواست

چنانکه آگاهی داده ایم، کاغذ امساله پیمان را باوام در یکجا خریده ایم و می‌باید از گرفتن بهای سالانه وام خود پردازیم اینست پس از بیرون آمدن این شماره بگرفتن بهای سالانه آغاز خواهیم کرد بآنانکه در تهرانند ما رسید خواهیم فرستاد که در برابر آن بها را بپردازند. از آنانکه در شهرهای دورند خواهش می کنیم از پست یا از راه دیگری که خود بهتر میدانند بفرستند.

از نمایندگان نیز خواهشمندیم تا توانند زودتر پول دریافته بفرستند. امیدمندیم این یك همراهی را نیز دریغ نخواهند داشت.



سال هفتم   مرداد ماه ۱۳۲۰   شماره دوم

یك نادانی زشتی

این نادانی زشتی است که کسانی بنام دین با دانشها دشمنی مینمایند . اینان کسانیند که معنی دین را نمیدانند و نتیجه ای که از آن باید خواست نمیشناسند . شما از آنان بپرسید : « دین را بچه معنی میشناسید !؟.. چه نتیجه ای از آن چشم می دارید ؟!.. دین مگر برای گمراه گردانیدن مردمانست که بنام آن با راستیها دشمنی مینمایید ؟!.. » ، خواهید دید یك پاسخی نمیدارند ، و راستی آنست که یکرشته پندارهایی را گرفته اند و بروی آنها پا میفشارند ، وخود نیز نمیدانند که چه میکنند و چه میخواهند .

دین ودانش هردو باید یك خواست را دنبال کنند وهیچگاه با هم ناسازگار نباشند .



چه می باید کرد؟ . .

- ۱ -

چنانکه نوشته ایم ما امسال در پیمان ، بیش از همه ، از خود خواهی و گردنکشی وجداسری و خودنمایی ومانند اینهاسخن خواهیم‌راند. این‌خیمها رواج بسیار پیدا کرده و گروه انبوهی بی‌آنکه خود بدانند دچار آنها می باشند .از آنسوی زیان اینها بسیار فزونتر از آنست که پنداشته میشود . اینها را باخیمهای ناستودهٔ دیگر بیگرشته نتوان کشید .

اینها خیمهای زشتیست که ما شمرده و زیان آنها را بازخواهیم نمود . چیزیکه هست تنها شمردن بدخیمیها (یا نیك خیمیها) سودی نتواند داشت . بدخیمان نیزآنها را می‌شمارند وهمچون دیگران‌بگله و ناله میپردازند .

ما می‌باید ، گذشته ازآنکه اینها را بشماریم ومعنی هریکی‌را با زیانش روشن گردانیم ، نیك نشان دهیم که چه کسانی بآنها دچارند و نشان و دلیل آنها چه میباشد ، و آنگاه سرچشمه و انگیزهٔ آنها را

باز نموده بچاره کوشیم . اینست می‌باید بیك میدان بزرگتری‌درآییم و بیکرشته جستاز های ارجدار دیگری هم پردازیم .

یکی ازلغزشها که بیشتر کسان دچارند اینست که خیمهارا یك چیز جداگانه میپندارند، واینست جداگانه ازآنها گفتگو میدارند، وجداگانه امید چاره می‌بندند . اینان می پندارند از راه پند واندرز، و تنها با نکوهش وستایش، بخیمهای نیك رواج داده و از خیمهای بد جلو توان گرفت . ولی اینها همه خامست و ما در این گفتار ها نشان خواهیم داد که نیکی خیمها با نیرو مندی روان وخرد ، وبا پی بردن براستیها، وشناختن معنی جهان وزندگی بهم بسته میباشد .

ببینید : دروغ از خیمهای ناستوده است . کنون‌شما بدروغگویانی بدی آنرا آگاهی دهید وپندها و اندرز ها سرایید، آیا از آن باز خواهند گشت ؟ .. بیگمان از صد تن یکی باز نخواهد گشت . چرا؟.. زیرا که روانهاشان ناتوان میباشد و تا روانهای ایشان نیرومند نگردد تنها با آگاهی از بدی دروغ ، از آن پرهیز نخواهند جست . ما همه اینها را روشن خواهیم گردانید .



۱- یکمردمی باید خود نیك باشند تا بتوانند پیش روند .

بباید دانست گرفتاری توده های شرقی وپس ماندن آنها که همیشه زمینهٔ گفتگو های ماست ، از دیر باز ، دانسته بوده و در این قرن باز پسین راههایی برای رهایی از آن اندیشیده شده وکوششهایی بکار رفته . لیکن از هیچیکی از آنها نتیجه بدست نیامده .

مثلا سید جمال‌الدین‌اسدآبادی و شاگردان‌او که تنهانگاهشان

بجهان اسلام بوده ، انگیزه گرفتاری را پراکندگی و چندتیرگی مسلمانان دانسته ، وچاره را یگانگی آنان (اتحاد اسلام) می‌پنداشتند و در این راه کوششهای فراوان بکار می بردند .

پس‌ازسید جمال‌الدین (یا در همان زمان او) یك اندیشهٔ‌دیگری پیدا شد ، و آن اینکه کسانی از ایرانیان و دیگران چون به اروپا رفته پیشرفت کشور های قانونی آنجا را می دیدند ، آن پیشرفت را همه از بودن قانون دانسته ، و پس ماندن ایران و دیگر کشور های آسیا را ازنبودن آن میشمردند ، و این بود کسانی از آنان ، ازحاجی میرزا حسینخان سپهسالار ومیرزا ملکمخان ومیرزا علیخان‌امین‌الدوله و دیگران میکوشیدند که در ایران نیز قانون باشد ، و سرانجام شاد روانان بهبهانی‌وطباطبایی‌آن اندیشه را با کوشش بیشتری دنبال کردند و پافشاری نموده جنبش مشروطه را پدید آوردند .

باز درهمان زمان کسان بسیاری چاره‌را «سواد» دانسته همیشه چنین میگفتند : « باید مدرسه باز کرد و مردم را با سواد گردانید . مردم اگر با سواد باشند حدود وحقوق خود را میشناسند و همه این گرفتاریها رفع میشود » .

مامی‌گوییم : این کارها هر کدام بنوبت خود سودمند بوده وهر یکی‌برای زندگانی‌یك توده دربایست میباشد . یگانگی‌همه‌مسلمانان اگر بودی یك نتیجهٔ بزرگی را در برداشتی . قانون برای هر توده‌ای از دربایستهاست و زندگانی‌بی آن جز چیرگی و ستمگری نتواند بود . سواد یا خواندن و نوشتن برای هر کسی بایاست و سود آنرا همگی میدانیم . آن کوششهاییکه در این راهها رفته میباید ارجش را

دانست و نامهای کوشندگان را بنیکی یاد کرد .

چیزیکه هست اینها هیچیکی چاره درست گرفتاریها نبوده و خودنبایستی بود . «یك توده باید خود نیك باشند تا بتوانند پیش روند» یك توده تاخودآنان ـ یا بهتر گویم: یکان یکان ایشان ـ نیك نباشند ازچیزهای دیگری نتیجه پدیدار نخواهد بود .

یك توده آلوده ، با اندیشه های پراکنده و گمراه ، وخرد های ناتوان، وخیمهای ناستوده، از یگانگی بهره یاب نتوانند گردید، واگر کسانی کوشیدند و چنان چیزی را درمیانشان پدید آوردند چون بنیاد استواری ندارد با یك نیرنگی که بدخواهان یا بیگانگان بکار برند و یا در سایه یك پیش آمد بی ارجی از میان تواند رفت . چنین مردمی قانون را بازیچهٔ سود جوییها و کینه ورزیهای خودویك چیز بی ارجی گردانند. از سواد بجای سود زیان بردارند و از خواندن و نوشتن بیش از این نتیجه نگیرند که دریافتها و نیرو های خدا دادی را از دست دهمد و بآموزاکهای ارجداری هم راه نیابند .

سرگذشت سی وچهل سالهٔ ایران خود گواه این گفته ها می باشد. با اینحال ما دلیلهایی نیز یاد میکنیم :

چنین گیرید که شما میخواهید یکدسته سپاه را کارآمد و نیك گردانید و با دست آنان بیك نتیجهٔ بزرگی رسید . برای این باید یکایك سپاهیان را آراسته ونیك گردانید . بدینسان که بیکایك آنها شیوهٔ جنك آموزید ، آیین سپاهیگری یاد دهید ، ترس از دلهای آنان دور گردانید ، معنی فرمانبرداری یك سپاهی و سود آن ، و زشتی خود سری و زیان آنرا نیك فهمانید . از چنین سپاهیانست که

میتوان یك سپاه نیکی پدید آورد و با دستیاری آنان بیك نتیجهٔ بزرگی رسید.

آری برای فیروزی یك سپاه، افزارهای جنگی نیك، و فرمانده کاردان دلسوز، نقشهٔ جنگی درست هم دربایست میباشد. سپس هم پیش آمد فرصت، ونیکی زمین، وسازگاری هوا، و دیگر اینگونه چیزها بی اثر نتواند بود.

لیکن همه اینها، پس از نیکی وآراستگی خود سپاهیانست. یکدسته سپاهیان ناورزیده وخام وخود سر وترسنده، همه این چیزها را بی نتیجه گردانند: همان افزار های نیك و کار آمد را در میدان جنگ گزارده بهرهٔ دشمن سازند، و یا بجای بکار بردن در کار زار و چیرگی بدشمن در کشاکشهای میان خود بکار برند. همان فرمانده دلسوز و کاردان راتنها گزارده ازمیدان گریزند و یا با دژ رفتاریهای خود اورا از جان سیر گردانند. همان نقشهٔ جنگی را با نافرمانیهای خود تباه سازند و یا از نادانی بسود دشمن بکارش بندند. از فرصت و سازش هوا و زمین بهره مندی نتوانسته همه را بیهوده گردانند.

اینها چیزهاییست که بارها آزموده شده وتاریخ پر از گواهیها برای این گفتار میباشد. یك توده آلوده وگرفتار نیز همین حال را دارد وهمه کوششهایی را که در راه پیشرفت آن کرده شود بی‌نتیجه گزارد وکوشندگان را ازپا اندازد ویا پشیمان گرداند. براین سخن نیز گواهیهای بسیار در تاریخ هست ومااینك بدوگواهی از تاریخ خود ایران بس میکنیم:

۱) داستان نادر شاه را همه‌کس میداند. این مرد باکوششهای خود ایران را از چنگ سه دشمن بیگانه ـ روس وعثمانی و افغان ـ

رهانید وبآشوبها و خودسریهاییکه در گوشه های کشور برخاسته بود پایان داد . سپس نیز لشکر بهندوستان وخوارزم وبخارا برده هرسه‌را بگشاد . یك جمله گوییم : ازهمان ایران شکست یافته واز میان رفته یك دولت نیرومند کشورگشایی پدید آورد . ازآنسوی برای آسایش آینده باعثمانی ودیگر همسایگان بگفتگوهایی پرداخت ، وکینه سنی و شیعی را که از دویست سال پیش مایه دشمنی ایران و همسایگانش شده بود ، از یك راه بخردانه به‌برداشتن کوشید . بدینسان که‌ازیك سو در ایران بجلو گیری از بدرفتاریهای نابخردانه‌ای که در باره سه خلیفه رواج یافته بود کوشیده سختگیری نمود ، واز یکسو با عثمانیان گفتگوکرد که کیش شیعی‌را ازشمار چهار کیش دیگر شناخته باپیروان این کیش هم رفتار همدینی نمایند .

اینها کارهای بسیار سودمند وارجداری میبود . خواستمان‌ستایش از نادر نیست ونمیخواهیم اورا بیش‌از آنچه بوده بازنماییم . میخواهیم ارج کارها وکوششهای اورا یاد آوری کنیم . اینمرد تا میتوانست و از دست او برمیآمد به‌پیشرفت کار ایران ونیرومندی کشور می‌کوشید وبا همه نام پادشاهی کمتر بآسایش وخوشی میپرداخت ، وکارهایش در تاریخ کمتر مانند داشته .

کنون شما ببینید که ایرانیان ازآن جانفشانیها وکوششهای او ، واز نتیجه های بزرگی که درسایه تلاش بیست ساله بدست آمده بود چسودی بردند ، وچه پاداشی باو دادند ؟ . . . همین زمینه است که‌می خواهیم روشن گردد وگواه سخن ما باشد .

اگرنیك جستجوکنید وباخرد وفهم بداوری پردازید آلودگیهای توده همه آن رنجها را هدر گردانید و نتیجه ها را از میان برد ، و پیش‌آمد های سالهای آخر نادر و آن ستمگریهای نابجا و ناسزای او بیش از همه میوه همان آلودگیها میبود .

نخست بدی خیمها . درآن روز خیمها بسیار پست گردیده‌ودسته انبوهی از سرجنبانان ، بجای آنکه خشنودی نمایند و با نادر همدستی دریغ نگویند باو رشك میبردند واز بدگویی وزباندرازی باز نمیایستادند بلکه کار شکنی هم میکردند . درباریان سلطانحسین که در پیش آمد چیرگی افغانان آن ناتوانی ودرماندگی‌را ازخود نشان داده بودند، کنون بانادر همسری وهمچشمی مینمودند وبنام وآوازه او رشك برده درپشت سر دلهای خود را بابدگوییها ونکوهشها خنك میگردانیدند . چون‌نادر از یك خاندان گمنامی برخاسته بود ، این را که خود مایه سرفرازی او بود عنوان عیبجویی میگرفتند وازاینکه پدرش شاه نبود بشاهیش خرده میگرفتند . کسیکه مایه رهاییشان شده بود با این بهانه ها بآزار او میکوشیدند .

شیخ محمدعلی حزین که در آن زمان میزیسته وبگفته خودش درچنان هنگام آشوب وگرفتاری، باویلگردی ورفتن ازاین شهر بآن‌شهر وسرودن شعر وبافتن چیستان ومانند اینها که همه بیهوده ویاوه میبوده روز می‌گزارده وکمترین سودی بکشور ومردم ازوی نمیرسیده چنین‌کسی با نادر همچشمی مینموده و ما چون کتابش را میخوانیم ناخشنودی اورا ازکارهای نادر آشکاره میبینیم . میدانیم کسانی بحزین هوادار خواهند درآمد . میگوییم :

حزین نباشد دیگران . اینگونه کسان همیشه در ایران هستند که هنرشان جز مفتگویی ومفتخواری نیست وبا آنکه جز زیان سودی بتوده وکشور نتوانند رسانید خودرا دارای ارجی میشمارند وباکوشند-گان همسری وهمچشمی مینمایند وچون‌خودکاری نمیتوانند چنین‌میخواهند که هیچکس دیگر هم بکاری برنخیزد . آیا همین مایه گرفتاری یك توده نتواند بود ؟ ! . .

دوم پندار پرستیها ونادانیها: برسر یك‌گفتگوی پوچی (درآغاز

اسلام خلیفه که بایستی بود ؟ . .) ، دویست سال بیشتر خونها ریخته‌شده وشهرها ویران گردیده ، وملیونها زنان ودختران ازخاندانهای خودجدا گردیده ودر بازار های صوفیا وبلغراد بفروش رسیده بودند ودر همان زمان که نادر برخاسته وبا عثمانیان میجنگید چند صد هزار تن ازآن زنان ودختران در بردگی میزیستند و یکی از در خواستهای آن شاه غیرتمند باز گردانیدن آنان میبود ـ ازچنین گفتگوی شوم وپوچی‌دست برداشتن نتوانسته و برسر همان با نادر دشمنی مینمودند . تیره درونی نگرید : از آنهمه گزندها چشم پوشیده وپیشرفت کشوروآسایش‌مردم ومانند اینها را خوار شمارده تنها این میخواستندکه آزاد باشند وبنام علی وعمر کشاکش کنند وبدزبانیها نمایند .

سوم سستی خردها ودانسته نبودن معنی زندگانی : خاندان‌صفوی بیکاره گردیده و آن زمان که پادشاهان توانایی همچون شاه اسماعیل وشاه طهماسب وشاه عباس ازآن برمیخاستند گذشته ، واین زمان جز مردان بیکاره ای همچون شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و تهماسب و مانند اینها بر نمی خاستند ، و این نتیجه بیکارگی و ناتوانی آن خاندان میبودکه یك دسته افغانان تاپایتخت پیش‌آمده وآن‌داستانهاروداده بود . رفتار شاه سلطانحسین وپسرش تهماسب و پیرامونیان ایشان‌چندان زشت است که هرکس از شنیدن آن دلگیر گردد . چه زشتی بیشتر ازاین‌که هنگامی‌که اسپهان درفشار افتاده وراه چاره بروی‌آن بسته‌شده بود و تهماسب راکه ولیعهد گردانیده بودند برای گرد آوردن سپاه به بیرون فرستادند جوان بیدرد سپاهی گرد آورد ودرقزوین آسوده‌نشست وبخوشگذرانی پرداخت وبلکه گرفتاری مادر وخواهران خودرا فراموش کرده بجشن عروسی پرداخت . بگفته یکی از تاریخنگاران آنروزیکه اسپهان بدست افغانان افتاد وپیداست که چه اندوه وغمی درمیان میبود شب آن در قزوین جشن عـروسی بود و آواز شادمانی از هر سـو بر میخاست .

چنین خاندانی ، باز دسته های انبوهی دلبستگی بایشان مینمودند وبهواخواهی ازایشان بانادر دشمنی‌مینمودند واز کارشکنی باز نمیایستادند ونادانی را بجایی رسانیدند که بهنگامیکه نادر از توپال عثمان پاشا شکست‌خورده و بایران بازگشته بودکه دوباره سپاه‌آراید وبجنگ‌شتابد، درچنین هنگامیکه میبایست مردم از هیچگونه دستگیری باوباز نایستند و جان وداراك دریغ نگویند یك محمدخان باوچی که همراه افغانان بایران آمده‌وخود یکی ازدشمنان آشکارکشور ایران میبود، سود جسته وبنام آنکه پادشاهی را برای تهماسب میخواهد بیرق نافرمانی افراشت ودسته هایی از ایرانیان بسراو گرد آمدند ودر کوه کیلویه‌وشوشتر ودزفول وآن پیرامونها کوس دشمنی نادر را کوفتند ، و در نتیجه این بودکه نادرکه پس‌ازشکستن عثمانیان‌گرد بغداد راگرفته‌بود ازآن‌دست برداشت و برای جنگ بااینان بایران شتافت ، وپس‌از یکرشته خونریزیها بود که‌آشوب را فرونشاند .

درسالهای آخر زندگانی نادر ، که داستان افغان وآن‌خونریزیها وآن زبونی وبیدردی که از دربار صفوی دیده شده‌بود کهن‌گردیده ، وهمچنین جانفشانیهای نادر وآن فیروزیهای شگفت‌که در جنگ باافغانان وعثمانیان رو داده بود ، تازگی خود از دست داده وکم‌کم از یادها میرفت،کسان بسیاری بدشمنی بانادر برخاسته وچنین میگفتند : «حالا که مملکت تصفیه شد پس چرا آنرا بدست صاحبانش نمیسپارد ؟ !..» ببینید نادانی وبیخردی را ! اینان پادشاهی را چه میپنداشتند ؟ ! ..

تو گویی باغی بوده از آن کسی و یکی آنرا با زور گرفته بوده و آزاده مردی آنرا پس گردانیده و باوست که گفته میشود : « باغ‌که ازدست زورمند درآورده‌شد پس‌چرا بدارنده‌اش نمیسپاری؟!..» یا توگویی کودکی بوده گرگی آن را از آغوش مادرش ربوده ومرد دلیری آنرا پس گرفته وباوست که گفته میشود : « کودك را

که از دهان گرگ درآوردی پس چرا بمادرش نمیدهی ؟ ! . . »

ازنادانی این نمیدانستند که کشور برای زیست مردم و آسایش آنانست وپادشاهی برای نگهداری کشور و ایمنی دادن بمردم میباشد ، و پادشاه کسی تواند بود که بچنین کاری برخیزد ، و خاندان کهن صفوی چنین شایندگی نمیداوند و این بسیار نادانیست که کسانی آسایش کشور و مردم را فراموش ساخته دربند این و آن باشند . بسیار پستی است که توده بزرگی را فدای فرمانروایی وهوسبازی این وآن گردانند .

از نادر چشم میداشتند که پس ازآنکه بیست سال رنج بردهو کشور را زنده گردانیده بود ، آنرا بدست شاهزادگان کارندان صفوی بسپارد وخودرا بکناری کشد . یکی نمیپرسید : چرا ؟ ! . چرا میباید او این کارراکند ؟ ! . آنگاه چسودی از این کار بشما خواهدرسید؟!..

یك چنین مالیخولیای پستی در سرها پیدا شده وبهمین دستاویز در برابر نادر ایستاده و ازدشمنی وکار شکنی خودداری نمی‌نمودند ، و در هنگامیکه نادر باعثمانیان بریده وبه‌بسیج یك لشگرکشی بزرگی بر میخاست اینان بیکار نایستاده و در هرکجا همینکه یك بچه صفوی را پیدا میکردند توگویی یك رهاننده‌ای پیداکرده‌اند بسر اوگرد میآمدند وبشور وخروش میپرداختند ، و همان را دستاویز گرفته بیرق نافرمانی بلند میساختند ، وچه‌بسا درویشان ویلگردی خودرا سام میرزا یا صفی میرزا نامیده واز خاندان صفوی شمرده ودریك شهر میان مردم نمودار میشدند ، و از این شور و دیوانگی که میان ایرانیان پیدا شده بود بنان ونوایی میرسیدند . کار بجایی رسید که عثمانیان ازاین نادانی‌مردم بسود جستن برخاستند ویك «شاهزاده صفوی» بدست آورده یا ساخته دربرابر نادر بلند گردانیدند .

۲) داستان جنبش مشروطه : خوانندگان پیمان با این داستان آشنایند . دیگران هم توانند « تاریخ مشروطه » را بخوانند . این

داستان که در زمان ما رخ داد ، اگر نیك سنجیده واندیشیده شود ، گواه روشن دیگری بگفته های ماست .

در سال ۱۲۸۵(۱۳۲٤) که درایران جنبش مشروطه خواهی رخ داد ، یك شور و سهشی در مردم پدیدار شد که کمتر مانند دارد . در سراسر کشور ، انبوه مردم ، از بازاریان وبازرگانان وملایان ودیه داران ودیه‌نشینان ودیگران بتکان آمده همگی بآرزوی نیك بودن ونیکی کردن و کوشیدن افتادند . اگرچه در برخی جاها این تکان کم ژرفا میبود ، ودسته بزرگی از مردم نمیدانستند چکار کنند . بااینهمه روی همرفته تکان بسیار بزرگی بود ودر توده یك خواهش وآرزوی نیرو- مندی برای همدستی کردن در راه کشور وکوشیدن پیدا شده بود . جز ازدرباریان که دسته کمی میبودند دیگران همه ازگرفتن مشروطه شادمانی مینمودند وبرای کوشش در راه کشور و توده آمادگی نشان میدادند . ملایان و سیدان ، تفنگ بدوش انداخته و دامن بکمرزده ، بادیگران برده ایستاده مشق سربازی میکردند .

این جوش وجنب ایرانیان وهمدستی آنان بسیاری ازنویسندگان اروپایی را بشگفت انداخته بود که ستایشهای پیاپی مینوشتند وپاره‌ای ازایشان ازآینده درخشان آسیا گفتگو بمیان میآوردند .

این درسال نخست مشروطه بود . لیکن در سال دوم وسوم آن دسته های بزرگی ازمشروطه خواهی بازگشتند واین‌بار بجای هواداری بدشمنی برخاستند وکم‌کم کار را بخونریزی رسانیدند . در تبریز که فروزانترین کانون شورش میبود ، مردم دوچی که پیشگامان مشروطه خواهی آنان شده بودند ، این بار هم پرکینه‌ترین دشمنان آزادی‌آنان شدند . آن شور آزادیخواهی و همدستی این زمان جا بکشاکش و پراکندگی داده واروپاییان بجای‌آن ستایشها بنکوهش وبدبینی پرداختند روزنامه تیمس انگلیس آسیاییان را «مردمان ناشایا» خواند .

چرا چنین شد ؟.. چرا آن دسته‌ها از مشروطه باز گشتند ؟.. باشد که دیگران پاسخ این را آماده ندارند . ولی ما آنرا آماده‌می داریم . میباید گفت : برای آنکه آلودگیهای کهن درمیان توده‌میبود که خواه وناخواه کار خودرا میکرد ونتیجه تلخ خود را میداد .

نخست کیشها با مشروطه وقانون و کوشش در راه کشوروماننه اینها که خواست آزادیخواهان بود نمیساخت وخود نشدنی بود که‌میانه این دو کشاکش و بر خورد پدید نیاید ، یك کیش که پیروان آن ، میبایست همه به‌پیش‌آمد های هزار و سیصد سال پیش عربستان پردازند وزمان خودرا فراموش کنند وجهان را پدید آمده بپاس چند تن درگذشته شناخته همه بستایش وپرستش آنهاکوشند ، واز اینسوی چنین‌پندارند که ناپیدایی‌هست وخواهد آمد وجهان‌را بنیکی خواهدآورد، وتاوی نیاید جهان نیك نخواهد بود ـ چنین‌کیشی باکوشش وجانفشانی در راه کشور وتوده چگونه توانستی ساخت ؟ !..

درآغازکار چون ازیکسو جوش وسهش مردم بسیار نیرومند می بود واز یکسو بیشتر کسان معنی مشروطه را نمیدانستند وآن را بیش ازهمه ، « رواج شریعت» میشماردند ، این بود بیچون وچرا همراهی مینمودند . ولی سپس که از یکسو جوش وسهش از تندی افتاد واز یکسو معنی مشروطه بهتر دانسته شد خواه وناخواه جدایی میانه آن‌با کیش پدید آمد ودسته بزرگی ازآن رو گردانیده ویا دودل‌ایستادند.

دوم انبوهی از ملایان در ایران و عراق سالها بمردم پیشوایی کرده واز این راه نان خورده وشکوه اندوخته بودند ، وکنون‌که‌این دستگاه را بزیان کار خود میدیدند یا میبایست از آن سود های خود چشم بپوشند وآزادانه بمردم پیوندند ویا ازراه دشمنی آیند وبدخواهی نمایند. بیشتری از آنان این دوم را برگزیدند وبدشمنی برخاستند ، و چون چنانکه گفتیم داستان ناسازگاری کیش با مشروطه هم در میان

می‌بود بآسانی توانستند عامیان را هم برآغالند و آشوب بزرگی بر پا گردانند .

سوم ناتوانی روانها وسستی خویها که بسیاری از آزادیخواهان بویژه درس خواندگان ، از سود خود چشم پوشی نمیتوانستند کرد ، ودر کوششهایی که مینمودند دلسوزی نشان نمیدادند وپیشرفت کار را سست میگردانیدند ، ویا بایکدیگر برشك وکینه پرداخته ودسته بندیها مینمودند ، ویا بسود دشمنان کوشیده باکشور دورویی نشان میدادند . آن پاکدلی وجانفشانی که از توده انبوه دیده میشد از برجستگان و پیش افتادگان دیده نمیشد .

اینها گرفتاریهاییست که در توده میبوده وناگزیر نتیجه خودرا بیرون خواستی داد و آن شور و سهشی را که برخاسته بود از کار خواستی انداخت . یك درختی که بیمار واسیب یافته است و اگر هم برگ وشکوفه بسیار آورد میوه های درست وفراوانی نتواند داد .

این آلودگیها که‌یاد کردیم هریکی در خورگفتگوی درازیست ولی ما چون از کیشها وناسازگاری آنها بازندگی، وهمچنین ازملایان وزیانکاری آنان، در جاهای دیگری سخن رانده‌ایم ، وسستی خویها و ناتوانی روانها را در همین رشته‌گفتار های خود خواهیم زندید وروشن گردانید وآنگاه در اینجا خواست‌ما گفتگو ازاین زمینه‌ها نیست‌وبرای مثل اینرا یاد میکنیم بهمین کوتاهی بس کرده در میگذریم .

میدانم‌کسانی خواهند گفت : درپیش آمدهای مشروطه ناخشنودی همسایگان کشور وکار شکنی های آنان نیز درمیان میبود و یکی از انگیزه های بزرگ بی نتیجه گردیدن جنبش‌آزادیخواهی این کارشکنی را باید شمرد . میگوییم : راست است و ما نیز آنرا میدانیم . چیزیکه هست‌ما میبینیم همان همسایگان نیز ازآلودگیهایی که درمیان خود توده بوده سود جسته و بدستیاری همان کار خود را از پیش برده‌اند . مثل

دولت آنروزی روس از مشروطه ایران ناخرسند میبود و بیگمان از گام نخست بهم زدن آن را میخواست . ولی هیچگاه این را بزبان نیاورد وهیچکس را ازکارکنان خود برای این کار برنیانگیخت . بلکه از پست نهادی برخی درباریان واز تیره درونی برخی‌ملایان واز نافهمی ونادانی یکدسته ازمردم سود جسته واینان راکه برای پشت پا زدن به پیشرفت و فیروزی تودهٔ خود ودشمنی کردن باجنبش‌آزادیخواهی آماده میبودند ، با دست کارکنان خود بتلاش واداشت ، و چون در سایه بدخواهیهای اینان رشته ازهم‌گسیخت وجنگ و خونریزی در آذربایجان پیش‌آمد همان‌را دستاویزگرفته لشکر بشهر های شمالی آورد .

این تنها ایران وهمسایگانش نبود . هرتوده ای همینکه نادان و آلوده باشند، ودوست از دشمن وسود از زیان باز نشناسند، افزاردست دیگران گردند ، واین خود گواه دیگری بآن گفته های ماست .

اینها برای مثل‌است. برای آنست که‌گفته های خودرا نیك روشن گردانیم. این‌زمینه هاکه ما دنبال میکنیم همیشه از تاریخ دلیلهای خوبی برای آنها توان آورد . اینها آزمایشهاییست که برای گذشتگان پیش آمده وما باسرگذشت آنان گفته های خودرا روشن‌میگردانیم. وگرنه این راه‌ما باآنچه نادر شاه وآزادیخواهان داشته‌اند بسیار جداست .

کوتاه سخن آنکه یك توده باید خود نیك باشند تا توانند از کوششهای پیشروان واز پیش‌آمدهای‌جهان بهره یابند وبلندگردند، و این نیکی جز با نیك‌گردیدن یکایك باشندگان نتواند بود . توده یك چیز جدایی‌نیست ، همان باشندگان با همندوتوده نامیده‌میشوند.

اینان باید نیك‌گردند و با هم بستگی دارند و همگی یك راه را بپیمایند ویك خواست‌را پی کنند تایك توده شاینده‌ای پدیدآورند. اینست ما همیشه گفته ایم هر کسی باید نخست بخود پردازد وخودرا

پاك و نیك گرداند سپس هم به نیك گردانیدن دیگران کوشد و بآنان در این راه یاری کند، اینست راهیکه ما راتواند به رستکاری و فیروزی رسانید.

میدانم این سخت است و بآسانی پیش نخواهد رفت . زیرا بسیاری ازمردم، بلکه بیشتری از آنان کسانیند که درخود کمی سراغ نمیدارند و این بآنان گران میافتد که میگوییم خودرا درست گردانید. یکدسته دیگری از این اندازه هم میگذرند و هریکی از آنان خود را دارای سرمایه هایی می شناسند که بدیگران راه نمایند، و این ازسخت ترین کارهاست که ما آنان رااز این پندار بیرون آوریم و کمیها و آلودگیها شان را بگردنشان گزاریم . اینان از همه سر فرازیها و آراستگیهـا چشم پوشیده وتنها اینرابرگزیده اند که بنشینند و برتری فروشندو گردن کشند و بخود بالند، و سر هرسخنی از توده واز بدی آن گله کنند وچنین وا نمایند که این توده شایندهٔ کسانی همچون آنان نیست. این یك لذت بزرگی برای ایشانست . یك زمینه ایست که چندگونه هوس از خود نمایی و برتریفروشی وجداسری درآن گرد آمده و از آنسوی گاهی سود هایی نیز بدست آید .

این سختی رامیدانم. چیزیکه هست راه همین یکیست وبس. ما اگر میخواهیم یك توده نیکی داریم و ازپیشرفت وسرفرازی بهره یابیم راه آن همینست که میگوییم. جهان یا سپهر هیچگاه بدلخواه مردم نگردد. این مردمند که باید پیروی از آیین جهان کنند . مردمیکه میخواهند با هوس و دلخواه زیند و زندگی را تنها برای خود فروشی وجداسری میخواهند سرنوشت آنان جز خواری و زبونی نتواند بود .

در نهاد آدمی خیمهای ناستوده فراوانند ، ویکی از آنها اینست که بکمی در خود گردن نگزارد ودیگری آنکه همیشه بدیگران برتری فروشد و خرده ها گیرد . اینها هر دو از ریشه خود خواهیست که از ناپاکترین خیمهاست وچون روان وخرد ناتوان باشد نیرو گیرد و شاخه ها افرازد .

امروز اگر شما گفتار وکردار مردم را بیندیشید نشان این دو خیم را بسیار خواهید یافت . انبوهی از مردم هر کار بدی که بکنند بگردن شیطان اندازند . دوتن باهم گلاویز شوند وتابرسر خشمند بکله یکدیگر کوبند ، و همینکه خشمها شان فرونشست ، بجای آنکه بدانند کار بدی کرده‌اند وبرآن باشند که پس از آن بجلو گیری از خشم کوشند ، خود را بیکبار پاك گردانیده شیطان را گناهکار شناسند .

بسیاری از زنها شیوه ایشانست که هرچند روز یکبار ، به بهانه رخت وکلاه وکفش ، باشوهر خود هیاهو برپا گردانند و سپس فرو نشسته چنین گویند : « فلان زن جادو کرده بود . این دعوی را او انداخت » .

بسیاری از مردان ، چون زیانی بینند بجای اینکه انگیزه آن را که پیش از همه کار ندانی خود ایشان بوده بدست آورند وباری پندی گیرند وبرای آینده آگاه باشند ، بچه‌ای را که تازه زاییده شده یا عروسی را که تازه آمده «بدقدم» نامیده پیش آمد را از رهگذراو او شمارند .

داستان گله از چرخ وزمانه وروزگار وباور داشتن بچشم زخم و « بدقدم‌وخوش قدم » و«آمد ونیامد » و مانند اینها بیش از همه نتیجه این خیم است .

کسیکه یك کار بدی‌می‌کند از دشوارترین‌کار هاست که شما آن را بگردنش گزارید وبار ها رخ دهد که دربرابر یك بدکاری کوچکی

چندان ایستادگی نشان دهد وبهانه‌ها آورد که مردم را بخود خنداند و چند برابر نتیجه آن گناه خوار وبی ارج گردد .

همین رفتاررا دربارهٔ ناآگاهیهای خودنیز نمایند ویك سخنی‌را که بغلط بزبان آوردند تاتوانند از آن باز نگردند وبرای پرده پوشی بیك نادانی چند نادانی دیگر از خود نشان دهند .

برای مثل مینویسم : در نوزده سال پیش که به تهران آمده بودم روزی در نشستی گفتگو از تاریخ میرفت ، ویکی چنین گفت : « در مجله‌ای دیدم فلان نویسنده نام پدر شاه عباس‌را « سلطان‌محمد خدا بنده» نوشته . تصور کرده سلطان محمد الجایتو برادر غازان شاه مقصود است ... » ، این را با لحن ایراد و ریشخند میگفت . من پاسخ دادم :

پدر شاه‌عباس را نیز خدا بنده میخوانده‌اند وراستی را نام همان الجایتو را (باالقب خدابنده) باین گزارده بوده اند . گفت : ازکجا میگویید ؟! .. گفتم : در کتابهای تاریخ هست . گفت : ابداً نیست . من خاموش گردیدم . دارندهٔ خانه گفت : من عالم آرای عباسی را دارم بیاوریم ونگاه کنیم . آوردند و دیده‌شد در آنجا نوشته شده . ولی خرده گیر نپذیرفته چنین گفت : « این نسخه معتبر نیست من یك نسخه خطی‌دارم تنها نوشته آنرا قبول میکنم» . برای یك‌چیز کوچکی خودرا درپیش باشندگان بی‌ارج گردانید . اگرکسی دربند گرد آوردن باشد ازاینگونه داستانها فراوان تواند یافت .

بیك پیشه وری یاکارگری که کاری بسپاریم و بغلط انجام دهد بسیار دشوار است که آن را بگردنش گزاریم . در اینجا نیز بارها دیده شده که استاد غلطکار بابهانه های پیاپی خودرا رسوا میگرداند ویك لغزش کوچکی را بگردن نمیگیرد . یکی از آشنایان میگوید : پارچه‌ای خریده و بیك درزی دادم که رختی دوزد وچون آنرا بپایان

رسانید وداد دیدم بسیار تنگ دوخته و چون ایراد گرفتم با فشاری نمود که « حالا مود اینست که رخت را تنگ و چسبان میپوشند » دیگری میگوید مهری دادم یکی کنـد ، چون بد کنده بود و ایراد گرفتم با یك بی پروایی چنین پاسخ داد : « حالا حسن خط طالب ندارد ! » .

باچنین خیمی که درنهاد هاست و انبوه مردم گرفتار آن میباشند کسانی چون آگاهیهایی را از اینجا وآنجا گرد میآورند همین، انگیزهٔ نیرومندی آن خیم میگردد ، وهر یکی از آنان خودرا دانا و نیك و آراسته پنداشته « ازتوده بیرون » میشمارند ، وهرزمان که گفتگویی از نیکی یابدی بمیان میاید بیکبار خودرا کنار میگیرند .

چنانکه بارها گله کردهایم ، در اینچند سال که ما پیمان را آغاز کرده وبکوششهایی درباره خوبیهای توده میپردازیم، یکرنج ما همینست که دسته انبوهی ، هریکی از آنان ، جز دراندیشه توده نیست وهمیشه خودرا در میان توده و آن کوششها نهاده از آن راه بسخن میپردازند . مثلا یکی میگوید : « اینمردم نمیشود زحمت بیجا میکشید » . دیگری میگوید: «مردم مادیند نصیحت نمیپذیرند » باز دیگری میگوید:« اینمردم را باید بازوراصلاح کرد » رویهمرفته هرسخنیکه میگویند از توده است واز خودشان هیچ سخنی بمیان نمیآورند. کسانی باصد آلودگی مینشینند وخودرا فراموش میکنند واز توده بد میگویند. اینست ما بارها پاسخ داده گفتهایم : « شما را باتوده چکار است . از خودتان سخن گویید . خودتان بگویید که نیك خواهید شد یانه !؟..»

آنچه بدشواری کار میافزاید آنست که ماسرچشمه بدیهاآن باور هاوپندارها وآگاهیهای بیپا و پراکنده رامیشماریم که در مغز هاآکنده شده ومیگوییم پیش از همه باید اینها را از مغز ها بیرون گردانید و پیداست که چنین در خواستی چگونه گران افتد بویژه با ناتوانی و

سستی خردها . یکتن میتشیند و از اینجا و آنجا سخن میراند و نیك نهادی‌ازخود مینماید . ولی همینکه بیك باور بیپایی از باور های‌او می رسد درآنجاست که میبینی همه چیز را فراموش‌کرده وتنها بنگهداری آن می‌کوشد .

کوتاه سخن : با همه‌گرفتاریها در مردم پرداختن هرکس بخود که‌خواست ماست‌کار بسیار دشوارمیباشد . این یك چشمداشتی از ایشان است که با چندگونه هوس ناسازگار میباشد . داستان ماداستان کسانی است که در یك رودی که باتندی بسیار روانست نه بسوی ریزش‌رود شنا کنند. پیداست که بتلاش سختی‌نیاز خواهند داشت .

این دشواریهارا میدانیم . چیزیکه هست چاره جز یکی نیست . ما اگر نیکی توده را میخواهیم راههمین است وباید آنرا پیش‌گیریم. یك بیماری را که میخواهیم بهی یابد ناگزیریم دارویبرا که برای‌آن درد است باو بخورانیم ، واگر بنام اینکه خورانیدن این دارو یا بکار بستن این درمان ، دشوار است خود داری‌نماییم نتیجه جز نابودی بیمار نخواهد بود .

چنانکه گفته ایم جهان از روی یك آیین استواری میگردد و این آیین از بهر این مردم و آن مردم دیگر نگردد . هرتوده ای‌که میخواهند پیش روند و بهره از پیشرفت و سربلندی یابند باید از راه آن بکار آغاز کنند .

از آنسوی این دشواری که نمودار است تنها درآغاز کاراست وپس از آن از میان خواهد رفت .

آن‌گردنکشی در برابر راهنمایی که از انبوه مردم‌دیده میشود خود نتیجه نادانیست . میباید بان‌نیز چاره اندیشید . آنان زیان کارخود را نمیدانند وچون دانند بیشتر شان پشیمان گردیده براه آیند . همان کسان باآن سرکشی وبی‌پروایی همینکه یك آسیبی بیینند آن زمانست

که همه‌چیزرا فراموش کرده همچون کودکان ناله وزاری آغازند :

در این باره صد داستان توان یادکرد ومن تنها یکی رامیاورم:
مردی از بازرگانان تادوسال پیش نزدمن آمدی ورفتی وهمیشه دربرابر این کوششها بی‌پروایی ازخود نمودی . آن رفتار من که همیشه سخن از گرفتاریهای توده میگویم و تلاشهایی بکار میبرم باو شگفت مینمود وچون از آنانست که درس خوانده وآگاهیهایی اندوخته گاهی بزبان آمده چنین میگفت : « دنیا همیشه اینطور بوده دیگر بشر بهتر از این نتواند بود »، بااین جمله ها بی‌پروایی خودرا نشان میداد.

در میانه چند ماهی نیامد، و سپس چون آمد و نشست شتابزده بسخن پرداخت : « احوالی از ما نمی‌پرسید . گویا هیچ نمیدانید چه بلایی برسرمن آمده ». گفتم چه بلایی برسرتان آمده ؟.. دوباره‌بسخن آمده و بیکداستان درازی پرداخت ودانسته شد دچار بیماری شده و پزشکان هریکی دردش راچیز دیگری گفته اند و هریکی بچاره‌ودرمان دیگری پرداخته‌اند ، و نتیجه آن شده که دوهزار تومان پولش رفته و سر انجام دانسته شده که درد یك چیز دیگری بوده است ، و آن رنجها و پول ریختنها همه بیهوده بوده است .

اینها را با یك سوز دل میگفت و پیاپی می نالید و در پایان چنین گفت : « چنین چیزی نمیشود . باید باینها چاره کرد !» گفتم: نا فهمی و بیچارگی همین را گویند که کسانی بیك چیزی تا خود گرفتار نگردند بدی آن‌را در نیابند وپروای چاره نکنند . تیره‌درونی همین را گویند که چون گفتگو از توده و گرفتاریهای آنست و از سرنوشت بیمناك آن سخن میرود بیدردانه خونسردی نمایند. ولی همینکه خود گرفتار شدند و آسیبی دیدند بدینسان داستان سرایی نمایند وبی تابی از خود نشان دهند . ای نادان ، تورا با آن گوسفند نافهم که تا کارد بگلوی خودش نرسد درد آن را در نیابد چه جداییست؟!.

تو از آزمندی پزشکان مینالی و میگویی: « باید باینها چاره کرد ». گرفتم که گفته های تو راست است، من می‌پرسم: مگر تنها آنانند که چنین‌بدانند ؟!.. تو یکروزی خود را به نشست پزشکان‌رسان و از پس پرده گوشی ده تا ببینی آنان نیز چگونه از آزمندی و دغلکاری بازاریان و بازرگانان می‌نالند و چگونه داستانها میسرایند.

از اینها گذشته، مگر چاره کردن بیدیهای یك توده یك کار ساده و آسانیست که هرکس که خواست بآن تواند کوشید ؟ !.. می گویی: « باید چاره کرد» ، بگو ببینم از چه راه ؟!.. اگر زندگی اینست که هرکس هر آنچه را که آموخته و باهوس و دلخواه‌خود سازگار یافته بکار بندد و پروای هیچ راهی و راهنمایی ننماید، چشده که پزشکان چنین نکنند ؟!.. چشده که آنان این شیوه زندگی رابکار نبندند ؟!، پزشکان یا دیگران بمانند ، شما را با این شیوه زندگانیِ نکوهش و ایراد بدزدان وراهزنان نیز نرسد. آنان در آن راه خود همین دستاویزرا میدارند که شما میدارید.

اینها سخنانیست که تاکنون گفته نشده و چون گفته شودناگزیر کارگرافتد . نمیگویم: همه اینها را پذیرند، می‌گویم پاکدلان وبخردان پذیرند و پیش افتند و دیگران ناچار مانده پیروی نمایند .

کسانی‌خواهند گفت : من‌چه کمی میدارم تا بچارهٔ آن پردازم؟ میگویم ما نتوانیم گفت در چه کسی چه کمیها هست . ما کمیها را خواهیم شمرد وشما خود خواهید دانست کدام یکی را میدارید .

کمی‌تنها بدخیمی نیست . اینکه شما معنی جهان و زندگی را نمیدانید و آیین زندگی را نمیشناسید، اینکه چهار تن دارای یك اندیشه نیستید، اینکه جدایی میانهٔ هوس و کار های بخردانه نمی گزارید ـ هریکی‌خود کمی‌شماست و ما همه اینها را روشن خواهیم گردانید .

بخوانندگان پیمان

من با پیمان دو سال پیش آشنا گردیدم . بدیهیست که درابتداء مقصد آنرا نیك نشناخته تردید هایی مینمودم . ولی سپس چون نیك خواندم مقصد آنرا نیك در یافتم . لیکن این زمان خود را در برابر یك پرسشی دیدم وآن اینکه چگونه‌این اندیشه‌ها رواج خواهد گرفت ؟! چگونه آنها بگوش مردم خواهد رسید ؟!

بارها این را از خود میپرسیدم و آنچه بر نگرانی من میافزود این بود که میدیدم از صدها کسان که من میشناسم جز یکی دو تن نام پیمان را نشنیده‌اند .

سر انجام دیدم خود مهنامه باین پرسش پاسخ داده میگوید : « هرکسی سالانه پنج تن را بااین راستیها آشنا گرداند وهریکی‌ازآنان بنوبت خود این کار را کنند .»

من این پیشنهاد را پذیرفتم وراه کاررا جز آن نیافتم‌ومیخواهم در اینجا از همه خوانندگان خواهش کنم که آنرا بپذیرند .

ماچرا این نکنیم که ساعتهای بیکاری خودرا به‌پیشرفت یك‌مقصد مهمی صرف کنیم ؟! چرا این نکنیم که در مجلسها بجای‌گفتگو های پراکنده بیماحصل که جز تیرگی مغز نتیجه ندارد بیکرشته سخنان‌پایدار سودمندی پردازیم؟! چرا این‌نکنیم که دوستان وهمراهان‌خودرا دریکرشته حقائق باخود همعقیده گردانیم؟! .

حقیقت را ما باین تشتت اندیشه ها عادت کرده‌ایم ودر انجمنی که ده‌تن باشیم دوتن بایکدیگر همباور نیستیم . ولی اگر پرده عادت را از پیش چشم برکنارگردانیم وبایك دیده بصیرتی بنگریم باید از همین حال خود در وحشت ودهشت باشیم . چنین گرفتاری در ما چرا بچارهٔ آن نکوشیم ؟!

پیمان میگوید هرکسی درسال پنج تن‌را براه آورد . من‌میگویم هرکسی‌میتواند ده تن وبیست تن را باین حقایق آشنا گرداند و این کاریست که باید انجام دهیم .

قهفرخ عباس هانفی

پرسش - پاسخ

پرسش

در بارهٔ فال و مانند آن سخنان بسیاری در پیمان نوشته شده و همه ارجدار است . ولی از « چشم زخم » نامی بمیان نیاورده‌اید در باره آن چه باید گفت .

ح - ج

پاسخ :

داستانهایی که در بارهٔ چشم زخم گفته شده و میشود بنیاد همه آنها گمان یا پندار است و دلیل براست بودن آنها نیست . مثلا فلان کودك بیمار میشود و مادرش میگوید : « چشمش زده‌اند» . فلان مرد زیانها می بیند و داراکش را از دست میدهد و گمان میکند از چشم زخم است . در جاییکه اگر آن کودك را به پزشك برند انگیزه بیماریش را باز خواهد نمود . این‌مرد اگر درکار خود اندیشه بکاربرد چگونگی زیانها و انگیزه آنهارا خواهد دانست.

همه داستانها از اینگونه است وماتاکنون یکداستانی که درآن ، کارگربودن‌چشم زخم بیگمان باشد خود ندیده واز کسان راستگویی‌هم نشنیده‌ایم و اگر چنین داستانی دیده شود و این بیگمان گردد که در باره چشمها یك نیرویی هست که اگر بکسی یا چیزی نگاهی اندازند به‌آن گزندی رسانند . در آنحال نیز دانشمندان‌باید بجستجو وآزمایش پردازند و انگیزه و چگونگی آن‌را بدست آورند.

هرچه هست اکنون عنوان « چشم زخم » جز یك پنداری ،از شمار فال و ستاره شماری‌و مانند آنها نیست. ارجی بآن نتوان‌گزاشت و هرچه در این باره در کتابها یا در زبان ها هست در خور پذیرفتن نیست .

از چخیدن چه برخیزد؟ . .

یکی ازهواخواهان پیمان ازتبریز چنین مینویسد : «موقعیکه درتبریز بودید (چهل روز پیش‌از این) یکی ازملایان‌درخواست نموده با شما ملاقات کند و در خصوص مقالات مهنامه گفتگو کند و شما نپذیرفته اید . بعضی همین را ایراد میگیرند . میگویند چرا از بحث اعراض کرده ... »

میگویم : ما همیشه نوشته ایم اگر کسی را پرسشی یا ایرادی در پیرامون گفتارهای پیمان هست بنویسد . بنویسد که ما نیز پاسخ نویسیم و زمینه هرچه روشنتر گردد . کنون نیز همان را میگوییم و هیچگاه کسی‌را نیازی بدیدن من و گفتگو نیست .

کسی اگر در پی فهمیدنست وپاکدلانه پیش میآید راهش‌همین است که میگوییم ، و اگر در پی فهمیدن نیست و پاکدلانه پیش نمی آیدبیکبار باید ازو دوری گزید .

چیزیست بسیار روشن: پاسخ نوشتن، گفتن نیست. گفتن‌یکبار شنیده شودوازمیان رود ولی نوشتن سالها بازماند . گفتن را جزچند کس نشنود ونوشتن را هزاران و ده‌هزاران کسان خوانند . در گفتن سخن پس وپیش افتد و هر کس تواند هر زمان ازشاخی بشاخی رود و زمینه را دیگر گرداند . ولی درنوشتن چنین کاری نتواند .

یکی از کارهای زشت بگفتگو های بیهوده پرداختن وبا یکدیگر چخیدنست و ما همیشه میگوییم بایداز آن پرهیزید . پس چگونه خود بآن پردازیم ؟! . چسودی از آن چشم داریم ؟! . این یکی از

فیروزیهای پیمان است که ما هیچگاه از این راه پیش نیامده و میدان بچنین کاری نداده ایم .

کسانیکه آرزوی دیدار و گفتگو میکنند در پی فهمیدن نیستند. مردم امروز بدو گونه اند : یکی آنانکه در جستجوی راستیهایند و سخنی را که بادلیل شنوند بپذیرند. دیگری آنانکه بروی دانسته های خود پافشاری مینمایند و برآنند که از هر راهیکه باشد آنها را نگه دارند و ازدست ندهند ، واینست هر زمان بهانهٔ دیگری پیش میکشند و در اینجا که درماندند از جای دیگری پیش می آیند . آنکسان از این دسته اند واینست بخواندن نوشته های پیمان و نوشتن هرپرسشی یا ایرادی که میدارند بس نمیکنند و چنان بهانه میآورند . شما از آنان بپرسید : برای چه این را نمی پذیرید ؟! برای چه نمیخواهیداز راهش درآیید ؟!..

هر کاری یکراهی دارد . شما اگر دعوایی بر کسی میدارید باید آنرا بدادگاه بنویسید و آن کس نیز اگر پاسخی دارد باید بنویسد تادادگاه ازروی گفتگو واز «سندهایی» که درمیانست «حکم» دهد . اینست راه آن . ولی اگر آنکس در برابر دعوای شما بجای پاسخ نوشتن چنین پیام دهد : « بیایید در فلان میدان با هم کشتی بگیریم . اگر من تورا بزمین زدم دانسته شود که دعوی بیپاست» !آیا شماچنین پیشنهادیرا پذیرید ؟!.. اگر پذیرید آیاهمچون او از شمار الوادان نخواهید بود ؟..

آنان معنی «پاسخ دادن» را هم نمیدانند وچنین میپندارند که سخنیرا نپذیرفتن و گوش بدلیلش ندادن پاسخ آن باشد . آنان در پی

سال پیش در برابر دانشهای نوین نیز ایستادگی مینمودند وپاسخ می دادند . فلان ملا میگفت : « هر کس بگوید زمین میچرخد لا مذهب است » وهمین را پاسخ میپنداشت . روزی یکی ازمن میپرسید : «این هیئت جدید چیست ؟!.. این لا مذهبها چه میگویند ؟!.. من میخواهم بآنها رد نویسم»! دانشی که نمیدانست چیست وچه میگوید ، پیشاپیش آمادهٔ پاسخ نوشتن شده بود .

در همین گفتگو های پیمانی هم ، ما بارها می‌بینیم کسانی یك گفتاری را ناخوانده بگله و ایراد میپردازند و این را بد نمیشمارند. درجای دیگری هم نوشته ام یکی از آنان مرا در راه دیده چنین می گوید : «من شما را دوست‌دارم . ولی دربارهٔ فلسفه با شما هم عقیده نیستم» . میگویم: «من دربارهٔ فلسفه چیزی ننوشته ام که شما نپذیرید و هم باور نباشید» . میگوید : «منکه هنوز نخوانده‌ام». اینرا بسادگی میگوید وبدیش را نمیداند .

از آنسوی اینان از روبرو نشستن وبگفتگو برخاستن و کشا کش کردن لذت میبرند . چون روانها ناتوان و رشته بدست هوسهاست از این خشنود میگردند . این یك مایه سر گرمی برای ایشان است و خواستشان فهمیدن نیست و کشا کش و خود نمایی و گویـا گوی را میخواهند .

شیوهٔ گفتگوشان هم میدانیم : یکیکه‌میآیدو باشما می‌نشیند و سخن می‌آغازد، همه بر آن‌خواهد کوشید که شکست بخود راه ندهد، و شما چون پاسخی دهید و درماند ، این زمان بشاخ دیگری پریده‌از راه دیگر جلو خواهد آمد . پس از همه نیش خواهد زد ، و

ریشخند خواهد کرد ، واز ناپاسداری خودداری نخواهد نمود ، وپس از همهٔ اینها رفته در بیرون چنین خواهد گفت : «نمیدانید چه جور مغلوبش کردم !» .

آرزوی دیدار و گفتگو که میکنند برای همینست و این خود راهی برای کینه جویی و دل خنك گردانیدن است . یك بهانه جویی نا پاکدلانه ایست . بگفتهٔ یکی از آشنایان چون بیکبار در مانده اند از در دیگر در آمده میگویند : «قوچم گریخته خودم که نگریخته‌ام»

هفت سال است که ما پیمان را مینویسیم و آنهمه سخنانی آورده ایم ، و آنهمه ایرادها بکیشهای بیپا گرفته ایم ، آنهمه پرسشها کرده و پاسخ خواسته ایم — همه اینها را ناشنیده انگاشته چنین پیام میدهند : «بگو ببینیم چه میگویید ؟!..» . بیخرد میپندارد با اینها آن ایرادها از میان رود ، و آنسخنان از هنایش افتد .

از آمدن ونشستن نیز همین را میخواهند . بارها شده آمده و نشسته و چنین پرسیده اند : « شما سخنتان چیست ؟ ، مطلب را برای ما شرح دهید . . . » ، و من ناگزیر شده ام بگویم : بروید و پیمان را بخوانید تا بدانید سخن من چیست ، این را گفته و دورشان رانده‌ام .

یك نتیجهٔ بسیاربدیکه‌ازچخش و کشاکش پیداشود اینست که زمینه‌دیگر گرددو آن خواستیکه‌درمیانست‌بیکبار در کنارماند. بارها این رو داده وچنانکه در جای دیگری هم گفته ایم یکی از گواه های آن ، داستان کشیشان استانبول و کشاکش آنان با فرستادگان پاپ می باشد .

هنگامیکه عثمانیان پا باروپا نهاده و آهنگ گرفتن استانبول

را میداشتند و سلطان محمد فاتح بسیج لشکر کشی میکرد امپراتور خودرا توانای ایستادگی ندیده و ازپاپ یاوری طلبید. پاپ درخواست اورا پذیرفت، ولی چنین خواست که نخست دو کلیسای ارتودکس و کاتولیك یکی گردد و برای اینکار گاردینالهایی باستانبول فرستاد که با سران کلیسای ارتودکس گفتگو کنند. اینان آمدندودرمیانه گفتگو پدید آمد و کم کم کار بچخش انجامید و نتیجه آن شد که داستان نگهداری استانبول و جنگ با ترکان بیکبار درکنار ماند، و سران کلیساو انبوهی‌ازمردم‌سرگرم کشاکشهای کیشی شده ودشمن وجنك را فراموش کردند. بلکه بگفتهٔ «هامر» تاریخ نگار بنام اروپایی کینه توزی را بجایی رسانیدند که یکی ازپیرامونیان امپراتوربگوید: «مرا دیدن دستار ترکان خوشتر آید تا دیدن شاپوهای کاردینالان».

از اینگونه گواهها بسیار است، و آنکسان نیز پیش از همه، اینرا میخواهند که باکشاکش و گفتگو وبمیان‌آوردن‌سخنان دور و برکناری زمینه را دیگر گردانند.

این‌پیشنهاد ما که «هر کسی راپرسش یا ایرادی هست‌بنویسد» در برابر ایشان سدی گردیده، و اینست میخواهند از یکسوی آنرا از میان برند، وبنام آنکه رفتیم‌و گفتگو کردیم‌وپاسخ دادیم‌رخنه در آن پدید آورند، و از یکسو با سخنان دور و پرتی زمینه را دیگر گردانند وخواستی راکه درمیانست از یادها برند. همیشه این رفتار را کرده و کار خودرا پیش برده اند.

اینها را درپاسخ آن نامه می نویسم و خواستم این است که نه تنها من، همگی باید ازچخش و کشاکش پرهیز کنیم. این یکخوی

پستی است که از زمانهای گذشته باز مانده، باید بکوشیم و آن را از میان بریم. یکدسته کالاشان همین است و ازنادانی وسبکمغزی درهمه جا آن را بنمایش میگزارند. ولی چون خریداری نیافتند به پستی کالای خود پی برده آنرا رها کنند.

ماتاکنون همین رفتار را کردهایم ونتیجهاش را میدانیم. بسیار کسان با سینههای بالا آمدهو باگردن کشیده نزد من آمدهو آرزوی کشاکش و گفتگو داشته اند، ولی همینکه بسخن پرداخته اند جلو گرفته ونگزارده ام ونتیجه آن شده که چنان کسانی دیگر نیایند وبیهوده ما راگرفتار نگردانند.

چسودی دارد گفتگو بامردانیکه درپی فهمیدن نیستند و آنچه بگویید بیگمان نخواهند پذیرفت، واگر درمانند بیفرهنگی خواهند نمود؟!.. چنین کاری سراپا زیان است.

بار ها گفته ایم: گوهری ترین خیم آدمی «راستی پرستی» اوست. آنانکه این خیم را از دست داده اند ارج آدمیگری خود را گم کرده اند. چنان کسانی اگر هم رویه آدمی میدارند کم ارج تر از چهارپایان میباشند.

سخن را بپایان می رسانم: کشاکش و گفتگوی ما با کسانیکه نوشته های پیمان را نمی پذیرند نه تنها سودی ندارد زیانهایی نیزدارد و ما را از یك فیروزی آشکاری بی بهره گرداند.

این فیروزی ماست که سخنانی رابادلیل های روشن یاد میکنیم وهمیشه میگوییم اگر کسی را پرسشی یاایرادی هست او نیز بنویسد. این فیروزی را باید از دست نهلیم و ازین سخن باید درنگذریم.

پاره‌ای میگویند : خرده گیران آنچه را که میگویند هم‌توانند نوشت. پس چه جداییست که میانهٔ گفتن و نوشتن میگزارید ؟!.. میگویم: راست است ولی یك جدایی هست و آن اینکه در نوشتن هر زمان بسخن رنگ دیگر نتوانند داد و آنچه را که امروز میگویند فردا انکار نتوانند کرد . اینان سخنیکه درخور گفتن باشد نمیدارند و نوشته های ما نچیزیست که آنان توانند ایرادی گرفت . تنها خواست ایشان چخش و پرخاش کردن و بی فرهنگیها نمودن است و این در نوشتن نتواند بود . هرچه هست در نوشتن میدان درهمگویی تنگ تر و کار پاسخ آسان تر باشد و آنگاه مردان با فهم بخوانند و داوری توانند . در گفتن اینها هیچیگی نیست .

گرفتاری را فیروزی میشمارند

امروز کسان بسیاری هستند که اگر شما آنان‌را بخواندن پیمان خوانید بی‌پروایی نمایند وشما هر زمینه ای را از آن برایشان بخوانید تاپایان گوش نداده چنین گویند : « مگر مااینها را نمیدانیم ؟!.. » اینان کسانیند که درخود کمی سراغ نمیدارند وآن اندازه آگاهیهایی که از اینجا وآنجا اندوخته اند برای سرمایه زندگانی بس میشارند .

این باوریست که خودشان میدارند . ولی چون شما بیازمایید این را نه راست خواهید یافت . اینان جز تهیدستانی نیستند واز هر دانشی که در زندگی بکار آید بی بهره اند. از هرچیزی تنها نام آن را می دانند . من یك‌مثل یاد میکنم :

یکی از عنوانهایی که همگی ازآن سخن رانندو همیشه برسر زبانهاست « اخلاق » « یاخیمها » میباشد . جمله هاییست که روزانه

پیاپی شنیده شود: « آدم باید خوش اخلاق باشد » ، « برو اخلاقت را درست کن » ، « من از آدم بد اخلاق بدم می آید » . همچنین مانند اینها . در شبانه روز ملیونها بار این جمله ها بمیان آید

دوتن جوان که در یکجا می زیند و برای یك کاری نزد من می‌آیند و می‌روند . اینان ازیکدیگر ناخشنودند . این یکی دربارهٔ آن دیگری گوید : « بسیار بد اخلاق است. نمیدانید من از دست او چه میکشم ». آن دیگری دربارهٔ این گوید: «بد اخلاقیست که تالی ندارد خدا میداند که من چه میکشم» . اینست جمله هایی که در هر بار از ایشان شنوم . هر یکی از دست « بداخلاقی » آن‌دیگری ؛ نالانست

کنون اگر از این دوتن (یا از دیگران) بپرسیم « اخلاق» چیست، آیا پاسخ درستی خواهیم شنید؟ .. بیگمان نخواهیم شنید. چیزی است که دلیلش همراهش‌میباشد: اینها اگر معنی درست‌خیمها را دانستندی و نیك ها وبدهای آنها را باز شناختندی این نکردندی که‌هریکی آن دیگری را « بداخلاق » خواند .

ازآنسوی ما نیك میدانیم که چه در زمینه خیمها وچه دردیگر باره ها، چندان سخنان پریشان و وارونه هم رانده شده که همگی را گیج گردانیده، وهیچ شگفتی ندارد که یکدسته معنای درستی از این چیزها در یاد ندارند و جز نامهای آنها و برخی‌معنیهای ناروشنی را نشناسند .

آنچه در خورد شگفت ـ بلکه در خورد افسوس ـ میباشد اینست که کسانی این گونه دانستنها و این اندازه آگاهیها را بس میشمارندو خود را بی‌نیاز از یادگرفتن راستیها میپندارند وبسیاری ازآنان باهمین اندازه سرمایه خودرا دانا پنداشته بآرزوی‌پیشوایی وراهنمایی نیزمیافتند

شما اگر درانجمنی بااینان نشینید وبگفتگو پردازید خواهید دید هرزمینه‌ای که بمیان میآید ، باهمان سرمایه اندك خود و با آگاهیهای پراکنده ونارسایی که ازاینجا وآنجا بدست آورده اند ، بسخن میخیزند

وهمچون یك داننده ای بگفتگو درمیآیند وهیچیکی درپی آن نمیباشد که گوش دهد ویاد گیرد ، بلکه هریکی میخواهد بگوید ویاد دهد. اینست آنچه درخوردشگفت می‌باشد. اینست آنچه مایه‌افسوس است. اینست آنچه مامیخواهیم دراینجا روشن گردانیم .

این گونه دانستنها خود یکی از گرفتاریهاست . مادرتوده چند گرفتاری می داریم یکی هم این میباشد . این کسان از آن دانسته های نابسامان ونارسای خود سودی نمیتوانند برد ولی از آنسوی همین دانسته ها ایشان را میفریبد واز رفتن پی دانستن وآموختن باز میدارد. داستان اینان داستان آن کسانیست که تهی دست باشند ولی خود را توانگر شناسند ؛ وبهمین پندار در پی کوشش وکار نباشند .

اینان اگر آگاهی نداشتندی بهتر بودی . زیرا درآن حال باری بخود نبالیدندی وبا دانایان همسری وهمچشمی نشان ندادندی . باری از یاد گرفتن بی‌نیازی ننمودندی وبا یاد دهنده دشمنی نکردندی .

اگر هیچ آگاهی نداشتندی این نکردندی که چون از خرد گفتگو میشود به‌پشتگرمی دانسته های‌پراکنده‌ای آن رانپذیرند، وچون ازروان واز سرشت آدمی سخن میرود در چنین جستار گرانمایه ای بی‌پروایی از خود نشان دهند ، وچون از جهان و معنی زندگانی جستجو بمیان میآید سخنان بی‌ارج این وآن را بمیان کشند .

بارها گفته‌ایم بی‌بهره ترین مردمان کسانیند که با یاد گرفتن چیزهایی دریافت های ساده و نیرو های خدا دادی را ازدست دهند و بدانشهای درستی هم نرسند . از آن بی‌بهرگان اینانند که‌نه نیرو های خدا دادی را نگاه داشته اند ونه بدانشهای سودمندی رسیده اند . ما اگر بخواهیم یکی از آنان یك زمینه ای را بگیرد واز روی فهم و داش برشته نوشتن کشد و یك گفتار سود مندی پدید آورد بیگمان نخواهدتوانست . زیرا ازآن‌آگاهیهای پراکنده‌چنین توانایی بدست‌نخواهد

آمد . لیکن ازاینسوی در سایه همان مایه اندك بهیچ راستی نمیتوانند گردن‌گزاردن . اینست نتیجه ای که از آن آگاهیهای خود برمیدارند

همان عنوان «اخلاق» که مثل آوردیم گواه نیکی دراین باره تواند بود . بسیاری از مردم ازاینکه نام «اخلاق» را شنیده وآگاهی هایی درباره آن از اینجا وآنجا اندوخته‌اند جز این نتیجه بر نمیدارند که هرکسی دیگران را «بداخلاق» خواند : دو بازرگان که همبازند از هرکدام بپرسید آن دیگری را «بداخلاق» نامیده و رنجیدگی خود را بااین نام بآشکار می‌آورد . دوتن زن وشوهرکه باهم میزیند همیشه هریکی از « بد اخلاقی » آن دیگری گله مینماید . همیشه نوکر از «بداخلاقی» آقا، وآقا از «بداخلاقی» نوکر دل آزرده باشد. یك تن بازاری که‌دغلکاری میکند(مثلا پارچه نخی‌رابجای پارچه پشمی میفروشد) اگرشما ایرادگیرید وتندی نمایید درزمان چنین‌گوید : «آقا اول اخلاق خودرا درست کنید» .

اینست حال درس خواندگان ـ اینست سودیکه ازآگاهیهای‌خود توانند بر داشت . اینست دانشیکه در بارهٔ خیمهای آدمی میدارند و هرآنچه را که نپسندیدند «بداخلاقی»مینامند وهر یکی خود را نمونه نیکو خیمی میپندارند .

در همه چیز چنینند . مثلا نام خرد (یاعقل) را شنیده و سخنان پراکنده‌ای ازاینجا وآنجا دربارهٔ آن یادگرفته‌اند . لیکن نتیجه‌ای که از این دانسته های خود توانند برداشت بیش از این نیست که هر کسی آن دیگری‌را «بیعقل» داند. جمله‌هاییست که روزانه هزارها بار بزبانها رود: «فلانکس را میگویی ؟.. او بیعقل است» ، «بهمان آدم رادیدم عقلش کمست» ، «آدم باید عقل داشته باشد» .. کنون اگر بپرسد: « عقل » چیست ، در آنجاست که خواهند در ماند و پاسخی نخواهند داشت .

اینهمه نام«تربیت» برسر زبانهاست. ولی جزاین‌چسودی برمیدارند که هرکسی میخواهد آن دیگری را «تربیت» کند : خواهر بزرگ کوچکتر را میزند ومیگوید : «من بایدترا تربیت کنم» . فلان‌جوانك بیمایه در نشستها مینشیند و میگوید : «باید جامعه را تربیت کرد» . شوهر ستمگر سر وروی زن‌خودرا زخمی‌میکند ومیگوید : «من‌بایداین را تربیت کنم» .

درهمه زمینه هاییکه دانستن آنها برای زندگانی در بایست است اینحال را میدارند . چنین کسانی با این بیمایگی خود را از هر باره درست پنداشته واز هر آموزاکی بی‌نیاز میشمارند . چنین تهیدستانی با پیمان دشمنی مینمایند .

یکی از آشنایان میگوید : درنشستی بودیم یکی ازاروپادیدگان بآنجا درآمد وچون در دست من شماره‌ای ازپیمان میبود همان راعنوان ساخته به بدگویی پرداخت . چون‌ازمن میپرسید : «چرا آنرامیخوانید؟» گفتم : «چرا نخوانم ؟!.. یك مجله ای‌که هرچه مینویسد بادلیل عقلی ثابت میکند و هر چه مینویسد بسود جامعه است چرا نخوانم ؟!.. من اگر این را نخوانم به‌خود وکشور خودم خیانت کرده ام. اگر نوشته های اورا نپذیرم باعقل خود دشمنی کرده ام » . چون رشته را رها نمیکرد گفتم : «پیمان را میگزاریم بکنار ، ماباید چه کنیم وچطور زندگانی نماییم ؟ .. » . گفت : «این دیگر پرسیدن ندارد . دیگران چطور زندگانی میکنند مانیز میکنیم » .گفتم : «من همین رامیپرسم. شماکه اروپا را دیده اید بگویید آنجاچطور زندگانی میکنند ونواقص خودرا از چه راه تکمیل میکنند تابدانیم وما نیز همانطور کنیم » . زیر بار پاسخ نمیرفت ، ومن ایستادگی نموده گفتم : «آخر زندگانی یك راهی‌نمیخواهد ؟! یك دستورهایی نمیخواهد ؟!..» ، از این‌پافشاری ناگزیر گردیده چنین گفت : «میدانی آقای فلانی ، مانمیشویم !» ، این

بود دانشکه از خود بیرون داد .

اینان نه آن سادگی خدا دادی را نگه داشته‌اندکه گردن براستی توانندگزاشت ونه ازآنچه اندوخته اند بآگاهیهای درستی رسیده‌اند، و نتیجه آن شده که میبینید . این گناه آنها نیست . گناه آن خواناکها است که دردسترس میدارند . گناه آن گفته های پریشان وگوناگونی است که در روزنامه ها ومهنامه ها میخوانند .

مردمی که خود را «وارث» پندار های بیهوده یونان و روم و عرب وهند گردانیده‌اند واز هزارها سال هرچه بدآموزی از خودی و بیگانه ـ پدید آمده درکتابها و دلهای خود نگه داشته اند ، و کنون ازیکسو آن گمراهیهای گوناگون کهن را ، بجای دروگوهر گرفته نگه می دارند ، واز یکسو اندیشه‌های پراکنده نوینی را ازاروپاگرفته بآنها می‌افزایند ودلهای جوانان‌را پرازاین اندیشه های درهم می کردانند ـ چنان مردمی از کار بیخردانه خود جزاین نتیجه ای نخواهند برداشت .

آن انبانست که همه چیزی درآن توان انباشت . مغز برای‌چنین کاری نیست . کسیکه اندیشه های ناسازگار را در مغز خود جامیدهد آنها از یکسو مغز را فرسایند و آنرا ازکار اندازند و از یکسو خود یکدیگر را بی هنایش (اثر) گردانند .

از اینجاست که ما آن کتابها وآن اندیشه ها وآن آگاهیها را را یك گرفتاری میشناسیم و چنانکه بار ها گفته ایم مایه پسرفت شرق بیش ازهمه اینهاست . لیکن دیگران نافهمانه همین هارا سرمایه میشمارند واز یاد گرفتن آنها خود را دانا شمرده از هر آموختن دیگری بی نیازی مینمایند .

شگفت تر آنکه کسانی بد خواهانه همین را مایه ایرادی برای پیمان ساخته اند و نوشته های مهنامه را که میخوانند چنین میگویند : « اینها که بود دیگر چرا مینویسد ؟ !.. » در اینجاست که ما اندازه

گرفتاری اینان‌را دریافته میبینیم درد شان تنها نادانستن نیست وبیدردی وبستی نیزهست .

مردمیکه بصد آلودگی گرفتارند وما برهانیدن آنان میکوشیم همه چیز را رها کرده تنها بآن میکوشند که شکست بخود راه ندهند ودر چنین کاربزرگی از درهمچشمی میآیند . داستان آن‌کسیست که‌در گل فرورفته وشماکه‌دست یازیده میخواهید بیرونش آورید میبینید‌بجای همکاری باشما ، تنها میخواهد آن کوشش را بی‌ارج نشان دهد وخود رانشکند ودرآن‌گیرودار بسخن پرداخته‌چنین میگوید: خودم‌هم میتوانستم بیرون بیایم، چیزی هم نبود .

میگویند « اینها که بود» ، یکی بپرسد : چه چیز ها بود ؟! بگویید تابدانیم . مثلا دین باین معنی‌که ما میگوییم بود ؟!.. در کجا بود ؟! همینکه‌یك چیز هایی را بنام دین میداشتید دلیل آنست که در برابر گفته های ما بایستید وبگویید اینها که بود ؟!.. این دین که ما میخواهیم باآنچه شما میداشتیدیکی‌است؟!.. شما دینی میداشتید بت‌پرستی وپندار پرستی را بهم آمیخته ، دینی بادانشها ناسازگار ، دینی ازخرد بسیار دور ـ آیا آن بااینکه مامیگوییم یکسانست ؟!..

اینان از در ماندگی معنی دین داشتن را هم نمیدانند . بار ها گفته‌ایم : دین برای آنست که آدمیان را از پراکندگی و همچنین از پندار پرستی باز دارد . وآنگاه یك راه روشنی بروی مردم بگشاید و آنان را از دودلی رهاگرداند . اینان همان پراکندگی و پندار پرستی را که میدارند وخود مایه دو دلی ودرماندگیست دین میخوانند و هر گفتگویی که ازدین میشود خودرا بمیان انداخته میگویندماهم میداریم .

همچنین معنی « دانستن » را نمیفهمند . دانستن آنست که‌کسی در یك زمینه راست از دروغ باز شناسد وبادلیل راست‌را بدل سپارده دروغها را بیك بار بیرون گرداند . مثلا در باره زمین از باستان

زمان اندیشه هایی در میان بوده . کسانی آن را هموار میشناختند و دیگران گردش میگفتند . ولی هیچیکی دلیل نمیداشتند وحال زمین دانسته نمیبود . تا در قرن های پیشین کسانی برخاستند و با دلیل گردی آنرا روشن گردانیدند وبدینسان حال زمین دانسته گردید . اینست معنی دانستن. ولی اینان همینکه سخنان پراکنده ای را را در پیرامون یك چیزی شنیده وبدل سپارده اند (بی آنکه راست یا دروغ بودن آن ها را بشناسند) خودرا دانا میشمارند .

درهمان زمینه دین ، اینان از یکسو سخنانیرا که دربارهٔ خدا و جهان و آسمان وزمین ودستور زندگانی در کتاب های فارسی وعربی بوده از راست ودروغ ، وسودمند و زیانمند ، یاد گرفته اند ، و از یکسو هم گفته های تندی راکه پیروان مادیگری دراروپا نوشته اندودر روز نامه ها ومهنامه ها ترجمه گردیده خوانده وبدل سپارده وهمچنین دانشهای آنهارا بیش یاکم فرا گرفته‌اند . بدینسان دو رشته آگاهیهای ناسازگار همرا در دلهای خود جادادهاند ، بی آنکه درمیان آنها داوری کنند وراست را از دروغ بشناسند .

نتیجه آن شده که در میان آنها درمانده وگیج گردیده وراه زندگانی را گم کرده‌اند . بیخود وسرگشته گامهایی برمیدارندوراستی آنست که این فرا گرفته های نوین آن اندیشه های کهن را سست میگرداند و آن اندیشه های کهن این فراگرفته های نوین را ـ هر یکی آن دیگری را از کار میاندازد .

ما درهمین زمینه سخنان فراوان رانده ایم وتاریخ مشروطه‌ایران بهترین گواهی را دراین باره دربرمیدارد . زیرا در ایران چون جنبش مشروطه برخاست دیری نکشید که ناسازگاری آن باکیش وباور های کیشی روشن گردید ودر میان آن دوکشاکشی سخت برخاست که تا سالها درمیان میبود و نتیجه آن شد که جنبش آزادیخواهی باور های

کیشی را سست گردانید وبسیاری از مردم از آن ها بیزاری نمودندو آن دستگاهی که میبود بهم خورد . ازاینسو این باورها نیز سنك راه مشروطه گردید واز پیشرفت آن جلوگرفت وبدینسان هر دو از همدیگر آسیب دیدند .

از زمینه خود دور نیفتیم : سخن اینست که یکرشته آگاهیهای درهم اینچنانی که هست وخود مایه گرفتاری است دسته بزرگی آنهارا یك سرمایه میپندارند واز فراگرفتن آنها خودرا بی‌نیاز ازاین میدانند که پیروی از یك راهی نمایند ویا کوش براستیهایی دهند . بدتر از همه اینست که کسانی آنهارا برخ ما میکشند وما هرچه راکه مینویسیم میگویند : «اینهاکه بود.»

ما میگوییم : اینها که ما مینویسیم نبوده. آنچه بوده - چه در درزمینه دین و چه در بارهٔ زندگانی وچه در دیگر زمینه ها - جز از اینهاست که ما مینویسیم . مثلا دربارهٔ روان سخنان بسیاری ازافلاطون وارسطو ودیگر فیلسوفان وهمچنین از سوی صوفیان ، رانده شده ولی هیچیکی گفته ما نیست . درجای دیگری آورده‌ایم که مجلسی دریکی از کتابهای خود (گویا السماء والعالم باشد) ، بیست ونه‌گونه سخن‌از فیلسوفان ودیگران ، دربارهٔ «روح» فهرست کرده وهیچکدام ازآنها گفته ما نیست . همچنین است در دیگر زمینه ها که گفته های ما جز از آنست که میبوده .

از این گذشته آنهاکه میبود آخشیجش هم میبود وشما داوری میانه آنها نتوانسته در میماندید . همان داستان روان را بگیریم : در کتاب های دینی سخن از جاویدانی آن میرفت ، و از اینسوی فلسفه مادی بودن یك روانی‌را که جز از تن باشد وپس از مرگ جاویدان بماند نمیپذیرفت، وشما هردوگفته را در مغزخود آکنده وراست ازکج نمیشناختید ، وچنانکه گفتیم این را دانستن یافهمیدن یاباور داشتن نتوان نامید .

آنچه بیش ازهمه مایه افسوس ودریغ میباشد ناپاکدلی وبدخیمی شماست که بجای آنکه دراین کوششهای پاکدلانه‌که ما میکنیم بیاوری وهمراهی کوشید از درستیزه وهمچشمی میآیید ، واین‌ایراد های‌بیهوده رابمیان میآورید ومارا ناچار میگردانیدکه بدینسان بپاسخگویی پردازیم واین سخنان را نویسیم . باآن گمراهیها ونادانیها چه بودی اگرپاکدل میبودید .

گلچینی از سال نخست پیمان

(برای کسانیکه پیمان را از امسال می‌خوانند)

فتحی

نخستین گواه راستی هر پیغمبری نبرد او با بت‌پرستی است

« پیغمبران هریك بنوبه خود با بت‌پرستی نبرد کرده‌اند ولی‌از آنجا که در سرشت آدمیان گرایشی بسوی بت پرستی هست و به آسانی زبون پندار های کج خود میشوند بویژه در زمانیکه خرد ها رو بسستی و پستی آورده باشد بار دیگر بت پرستی در جهان رواج گرفته و جهانیان نمی توانند دست از دامن خدایان دروغی بردارند و برای هر یکی از آنها جایی در زیر دست خدای آفریدگار بازکرده از بهر هرکدام کاری میپندارند »

۴ - میانه زردشت و محمد جدایی نیست

« زردشت پیغام‌آوری بیش نبوده و همانا ارج او از آن پیغامی است که آورده . پس زهی گمراهی آن کسانیکه به پیغام ارجی نگزارده دل در خود پیغام آور بندند . اگر زردشت بنیاد یگانه پرستی را گزارده پیغمبر اسلام آن را هرچه استوارتر گردانیده »

اندیشه های پیمان

-۲-

یکی ازعنوانهایی که پیمان همیشه تکرارمیکند درآمدن عموم مردمان بیکراه وبرداشته شدن‌اختلاف ازمیان ایشان است . بدیهیست که موضوع مهمی‌میباشد وباید درپیرامون آن بحث بیشترشود ونتیجه ازآن بدست‌آید .

نخست ببینیم چنین چیزی ممکن است ؟.. ممکنست که اختلاف مردم بر داشته شود و عموم ایشان بیکراه در آیند ؟.. بسیاری از دانشمندان ودیگران آنرانمیپذیرند وبرخلاف طبیعت بشرمیشناسند. اینها فهم و اندیشهٔ آدمی را تابع ساختمان مغز او میدانند ، و چون ساختمان مغز ها یکی نیست اینست یکی بودن فهم و اندیشه آدمیان را محال میشمارند . ازسوی دیگر دلیل‌آورده میگویند : « اگرچنین امری توانستی بود تا حال شده واینهمه اختلافها میان علماءِ و فلاسفه پیدا نمیشد» .

یاددارم درمجلهٔ الهلال‌مصر گفتاری دراین زمینه باقلم بنیاد گزار آن جرجی زیدان، خوانده‌ام که خلاصه استدلال آن همین است .

ولی‌پیمان مخالف این‌عقیده را اظهارمیکند ودلیلها برای‌مطلب خود میآورد. اگرچه من دراینجا تنها ازاهمیت موضوع سخن خواهم راند ولی مقدمتاً باید نخست خود موضوع را بنویسم و خلاصه گفته‌های پیمان را بیاورم .

برای آنکه موضوع را بطوریکه مقصود پیمانست بفهمیم باید دوچیز را تحقیق کنیم :

۱ ـ آیا درجهان حقایقی (بگفتهٔ خود پیمان راستی هایی) هست؟

۲ ـ آیا نیرویی در آدمی برای دریافت و فهم حقایق موجود می باشد ؟

پیمان بهریکی ازاین دو پرسش پاسخ مثبت میدهد .

امروز یکی از جمله های رایج همینست که گفته میشود : «در جهان حقیقت کجا است ؟ ! هر کس از روی ساختمان دماغی خود چیزهایی درمییابد و آنرا حقیقت میشمارد» .

روزی بایکی گفتگو میکردیم گفت : «در جهان حقیقتی نیست هر کسیکه طلاقت زبان وقوه بیان دارد مطلب خودرا بدیگران تحمیل میکند» . گفتم همین که میگویید ، آیاحقیقتست یا نه ؟ ! اگرحقیقت است پس حقیقتی هست . اگر نیست پس بودن حقایقی درجهان مسلم می باشد .

این یك پاسخ جدل آمیزی بود . ولی راستی آنست که جهان پر ازحقایق ثابت ومسلم میباشد . ما خود چون سالها با وهم وخرافه زیسته وازحقایق دوربوده‌ایم تصور میکنیم حقیقتی نیست . درحالیکه در پشت سر این اوهام حقایق بسیاری موجود است . اینهمه مطالب که علوم بدست آورده‌اند آیاحقایق نیست ؟ ! اینکه زمین بگرد خورشید میچرخد ، و ماه ازتوابع زمین است ، و گرفتن آفتاب نتیجه افتادن ماه بمیان آن و زمین میباشد ، وهزارها مانند اینها حقیقت نیست ؟ !

آمدیم بر سرمطالب اجتماعی وقضایای عقلی ، در آنجا ها نیز حقایق مسلم بسیار است . مثلا گفته میشود : « یکتوده تا همدل و هم زبان نباشند وهمگی یکراه و یك آرمان دنبال نکنند نیروی توده‌ای نخواهند داشت» آیا این حقیقت نیست ؟ ! آیا میتوان درپیرامون آن

تشکیك نمود ؟! اینها و صد مانند اینها حقایقند .

اما پرسش دوم ، پیمان میگوید در آدمی نیرویی بنام خرد موجود است که برای دریافتن نیك و بد و راست و کج و سود و زیان کافی می باشد .

چنانکه درشمارهٔ گذشته گفتم انبوه کسان این نیروی خرد را هم منکرند . همینکه با کسی سخن از خرد بمیان میآید درحال می گوید: خردها نیزیکجور نیست ، این را گفته واختلاف ادیان وفلاسفه ومانند آنرا دلیل میآورد .

ازآنسوی دربارهٔ خرد اشکال بزرگی ازجانب دانشها درمیانست. زیرا روانشناسی یا فلسفه آنرا باین معنی که مقصود ماست نمیپذیرد. چنانکه گفتیم بعقیدهٔ دانشمندان فهم و اندیشه آدمی تابع ساختمان مغز اوست و یك نیروییکه درهمه آدمیان یکسان باشد و به استقلال تشخیص حق وباطل ونیك وبد نماید وجود ندارد .

لیکن پیمان بهمه اینهاپاسخ داده مقصود خودرا باثبات میرساند. نخست در موضوع استقلال خرد وتابع ساختمان مغز نبودن آن بیك مبحث بسیار دقیق و مهمی وارد میشود که باید خوانندگان آنرا در خود پیمان بخوانند(۱) .

سپس درباره اختلاف ادیان وفلاسفه که عنوانی بدستها داده بهر یکی پاسخ مفصلی داده بکلی رفع شبهه میکنند .

اما ادیان پیمان میگوید آنچه اصول آنهـا است با یکدیگر اختلاف نداشته و همه یك مقصد را تعقیب کرده و یکرشته مطالب را

---

(۱) شمارهٔ هشتم سال ششم

یاد داده اند . آمدیم بر سر مذاهب که اختلاف آنها بیرون از اندازه میباشد ، بگفته پیمان اینهـا هیچیکی استناد بخرد نمیکنند و نتیجه خرد نیست . بلکه همه آنها صریحاً باخرد دشمنی مینمایند و پیروی‌از آنرا نکوهش میکنند ومنشاء اختلاف نیز همینست .

ما خود نیز میدانیم که مذاهبیکه کنون هست اساس همه آنها به تعبد و پیروی کور کورانه است ، و اگر گاهی نام خرد برده شود و استنادی بآن بمیان آید جز صورتسازی نیست .

پیمان دراینجا ـ در زمینه اختلاف مذاهب وعقاید مردم ـ بیك مبحثی وارد میشود که روانشناسیرا فرسخها درعقب میگزارد . بگفته پیمان درآدمی نیروهای بد ونیك فراوانست . هر آدمی از یکسو نیرو های خرد و اندیشه وفهم و راستی پرستی ومانند اینها را که نیروهای نیکی میباشددارااست، وازیکسو دربرابرآنها نیروهای بدپندار وانگار و کهنه پرستی وهوس‌و کینه و مانندانیهارا دارد ، وآن اختلاف‌عقاید نتیجه این نیروهای بد است وبخرد ارتباطی ندارد .

مثلا یك اختلاف بزرگی‌از هزار وسیصد سال پیش در میان اسلامیان بوده و تا کنون حل نشده ، وآن اینکه آیا پس از پیغمبر خلافت حق که بوده؟ . . اکنون ببینیم این اختلاف با خرد چه نسبتی دارد ؟ . . بگفته پیمان اگر دراین قضیه خرد را داور میکردند حکم میکرد که چنین گفتگویی از اصل غلط است و باید آنرا بکلی کنار گزاشت . میگوید : منشاء این اختلاف هوسها و کینه ها بوده که در آغاز اسلام درباره خلافت میانه علویان و امویان وعباسیان افتاده‌بوده و هر دسته ای آنرا برای خود میخواسته اند .

میگوید چنین‌انگارید شما میخواهید انجمنی‌برپا کرده وچند

تن از پیشوایان مذاهب را بآنجا بخوانید که بیایند و فراهم نشینندو با گفتگو حقیت کیش خود را ثابت کنند ـ آیا میتوان گمان برد که آن پیشوایان هنگامیکه ازخانه بیرون میآیند باین قصد بیرون آیند که بروم وبگفته های طرف گوش دهم و اگر راست بود بپذیرم و اگر راست نبود پاسخ دهم ؟ چنین گمانی بآنان توان برد ؟ بیگمان نتوان برد و بیگمان هریکی از آنها پیش از بیرون آمدن ازخانه چیزهایی را بخاطر میسپارد و باین نیت بیرون میآید که بروم و این حرفها را بگویم وبروی آنها پافشاری نمایم وطرف هرچه گفت نپذیرم .

بعبارت بهتر هریکی از آنها باین قصد بیرون آید که مذهب خود را ثابت کند ازهرراه که باشد وابداً بخرد وقضاوت آن دخالت ندهد، بلکه چنین امری ازخاطرش هم نمیگذرد . اینست که بار ها چنین مجالسی برپا میشود و هیچ نتیجه ای بدست نمیآید .

خلاصه مطلب اینست که اختلاف عقاید در میان مردم نه تنها نتیجه خردها نیست بلکه درحقیقت در نتیجهٔ بکار نبردن خردهاست. پس چگونه میتوان آنهارا دلیل آوردو گفت خردها نیزاختلاف دارد ؟!.

اما فلاسفه آیا باختلاف آنها چه بایستی گفت ؟آنها که آموزگاران جهان بوده‌اند و گمان عوام فریبی و کینه ورزی درموردآنان بیجاست. پس اختلاف آنان از چه رو بوده ؟ اگر نیرویی بدانسان که مقصود پیمان است وجود دارد ودرك حقایق میکند پس چرادرفلاسفه نبوده است؟!

بدیهیست که در اینجا اشکال قویتر میباشد . ولی پیمان باین نیز پاسخ داده میگوید: راهیکه فلاسفه پیموده است ازگام نخست راه پندار بوده و ربطی بخرد و داوری آن نداشته است .

راستی را سخن بسیار بزرگیست. چطور میتوان باور کرد که یك راهیکه هزارها سال باز بوده وراه علم ودرك حقایق شمرده میشده ومردان بزرگی همچون افلاطون و ارسطو وصدها مانند ایشان آنرا پیموده و هر یکی عمری در آن راه هدر گردانیده اند راه غلطی بوده و با اینحال کسی آنرا نفهمیده ؟! جای ملامت نیست اگر کسی بآسانی نپذیرد .

یکی از کارهای پیمان که هزاران مدعی برای آن تراشیده همین موضوع ایراد بفلسفه است . زیرا گذشته از آنکه اغلب مردم آنرا نمیتوانند باور کرد چون اشخاص بسیاری هر کدام سالهای دراز رنج کشیده و فلسفه خوانده و انرا مایه اعتباری برای خود دانسته است اکنون از این رفتار پیمان عصبانی گردیده بعداوت میپردازند .

لیکن از اینطرف پیمان هم ایراد خودرا بازبان ساده بسیار روشنی بیان کرده و جای تردیدی برای هیچکس باز نمیگزارد . آن شرحی که درشمارهٔ ٦ سال ششم دراین زمینه نوشته شده چندان روشن وچندان استوار است که جای تردید برای هیچ کس باز نمیماند .

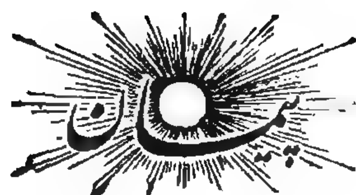
بدیهیست کسانیکه از پیمان رنجیده اند وهوادار فلسفه میباشند تا کنون بارهاخواسته‌اند بایرادهای این پاسخ نویسند واینکه ننوشته‌اند همین دلیل است که ایراد را قابل رد ندیده اند .

تا کنون بفلسفه ایراد بسیار شده و بهمه آنها پاسخ داده شده ولی این ایراد قابل پاسخ نیست. این کار پیمان برای بی آبرو گردانیدن فلاسفه یا دشمنی با آنان نیست و برای آنست که یك لکه ایرادی را که بناحق بدامن خرد نشسته پاك گرداند و بلندی جایگاه آنرا بخوبی نشان دهد .

خلاصه آنکه مسلم است که درجهان حقایقی هست و در آدمیان نیز نیرویی برای دریافتن آنها موجود است. پس نتیجه این میشود که آدمیان میتوانند بر سرحقایق متحد و همباور باشند و برای آنکه این همباوری استوار بماند و خلل نپذیرد باید بیك کار دیگری هم پرداخت و آن اینکه جلوگیری از پندار و انگار و گمان کرد و هیچ چیزی را بیدلیل عقلی نپذیرفت.

این مطالبیست که درپیمان شرح داده شده و چنانکه گفتم مقصود من تنها گفتگو از اهمیت آن میباشد. بدیهیست این آرزو (آرزوی یکی بودن باورها و اندیشه ها) همیشه درمیان بشر بوده ولی تا کنون یکراه عملی برای آن نشان داده نمیشده. اساساً ما چون یك امری را نا ممکن میدانیم درپی جستن و رسیدن بآن نخواهیم بود. همین عقیده که اختلاف ازطبیعت بشراست خود موجب فزونی اختلاف میگردید. زیرا بیشتر مردم همین را عنوان کرده درپی این نمیشدند که جستجوی حقایق کنند و برفع اختلاف بکوشند و هر وقت گفتگو میشد پاسخ داده میگفتند: چنان امری تا کنون نشده است و کنون هم نخواهد شد. ولی پس از این دلایل، قهریست که خردمندان و اشخاصیکه در آرزوی نیکی جهانند بعملی شدن این امر یاوری خواهند کرد و گام بگام فیروز خواهند گردید.

از طرف دیگر منشاء اختلاف بیش از همه پندارها بوده و ما چون فرق میانه پندار را بادانستن وفهمیدن بشناسیم و زیان پندارها را دانسته از آنها دوری گزینیم قهریست که میدان اختلاف کوچك خواهد گردید.



سال هفتم شماره دوم
مرداد ماه ۱۳۲۰

دارنده : کسروی تبریزی
سر دبیر : سلطانزاده
راهبر : فتحی

در باره شناختن جهان

-۲-

بیگمان بسیاری ازخوانندگان بیاد میدارندکه درده واند سال‌پیش گاهی در روز نامه ها ومهنامه های فارسی گله وناله ازشهریگری یا «تمدن» دیده میشد . کسانی دشواریهاییرا که در زندگانی در سراسر جهان ، پیدا شده ، از رهگذر آن دانسته بیزاری مینمودند . شگفتر آنست‌که این نکوهشها از تمدن پس از ستایشهای گزافه آمیزبسیاری بود که در بیست سال گذشته ازآن کرده وهمیشه خشنودی وشادمانی نشان داده بودند . سال ها ستوده بودند وکنون مینکوهیدند .

چرا چنین میکردند ؟.. آن ستایشها چه بوده واین نکوهشهاچه میبود ؟.. میباید گفت : در هر دو کار پیروی از اروپاییان مینمودند . این خود اروپاییان می‌بودندکه جنبشی را که در دویست سال بازپسین در اروپا در زمینه دانش و آگاهی و افزار های زندگانی و دیگر چیز ها پیدا شده بود « تمدن » نامیده و همیشه ستایشها از آن نموده بودند . همیشه زمان خود را بهتر و برتر از زمان های گذشته دانسته و بخود بالیده بودند . لیکن کنون در نتیجه دشواریهاییکه در زندگانی پدید آمده وروز افزون میبود دلتنگی از « تمدن » نموده

بنکوهش میپرداختند ، وبسیاری دراین اندازه لایستاده آوروی بازگشتن بزندگانی ساده بیابانی را در دل میپروردند و دسته هایی برای چنان بازگشتنی بکوششهایی میپرداختند . (مثلا آبخوستی. یایك گوشه خاموش دیگری را برگزیده و یکدسته بآنجا رفته و با هم پیمان مینهادند که رخت نپوشند و جز خوراکهای گیاهین نخورند و تا توانند بزندگانی ساده وباستان نزدیکتر باشند).

اینان چرا چنین میکردند ؟.. تمدن یاپیشرفت زندگانی نچیزیست که بد توان شمرد ویابیم زیان از آن داشت، وآنگاه بآن ستایشها و نازشهای دویست ساله چه بایستی گفت ؟..

برای روشنی زمینه میباید یك تاریخچه‌ای نویسیم : چنانکه گفتیم از دویست یاسیصد سال پیش یك تکانی در اروپا در زمینه دانش ها پیدا ودر نتیجه آن افزار های نوینی برای زندگانی پدید آمد. (مثلا راه آهن ساخته‌شد، تلگراف وتلفون بکار افتاد، ماشینهایی برای‌جوراب بافی و نخریسی و پارچه بافی وکشت و مانند اینها اختراع یافت) . بیگفتگوست که اینها پیشرفتی در کار زندگانی بود . گذشته از خود دانشها وآگاهیها که بسیار سودمند وگرانمایه است پیدایش این افزار های شگفت هرکس را بتکان آورده ناچار میگردانید که آنهارا مایه آسایش زندگانی شمارد واز خشنودی وشادمانی باز نایستد .

چیزیست دلیلش باخودش: راهی راکه‌پیاده دربیست روز وسواره در ده روز پیمودی ،کنون افزارهایی ساخته شده‌که آنرا در یك روز میپیماید - آیااین مایه آسایش جهانیان نخواهد بود؟.. یکجفت جورابی را که دوروزه بافتندی‌کنون ماشینی آنرا دریکربع ساعت میبافد -آیا این پیشرفتی درکار زندگی نیست ؟ ..

از اینرو هرکسی شادمانی مینمود وبنیکی زندگانی امیدهامیبست و نویسندگان پیاپی سخن از پیشرفت جهان میراندند و برای آینده

نویدهابمردم میدادند. ولی گذشت زمان وارونهٔ آن امیدها ونویدهارا نشان داد، وبجای آسایش دشواری ها رو نمود وگرفتاری روزافزون بسیاری پدید آمد.

در آن هنگام که این گفتار ها در نکوهش از تمدن نوشته میشد زندگانی در اروپا دشواری بیمانندی پیدا کرده بود. زیرا از یکسو سامان زندگی بهم خورده و در هرکشوری ملیون هاکسان کاری پیدا نکرده وراه روزی یافتن‌را بروی خود بسته میدیدند ودر بیشتر کشور ها یکجا گندم وجو وشکر و قهوه وگوشت را چون خریدار نمیداشت آتش‌زده و یا بدریا میریختند ویکجا دسته‌های انبوهی‌روزرا با گرسنگی‌بسرداده و ازنداشتن پولی دسترس بخوراکی نمییافتند. ازیکسو نیز در نتیجه همین فشار زندگانی‌دلبستگی مردم بدرستکاری ونیکخویی بسیار کم گردیده و در هرسو دزدان و راهزنان و دغلکاران بیش از اندازه گردیده رشتهٔ آسایش از هم میگسیختند.

ما در آن هنگام پیمان را تازه آغاز کرده بودیم وزمانی بود که از یکسو هنوز ستایش های گزافه آمیز از تمدن رواج خود را از دست نداده و ستونهای روزنامه ها پراز آن میبود، و از یکسو نیز، روزانه تلگرافهای روتر ازبیکاری ملیون‌ها کسان واز گرسنگی و بدبختی آنها آگاهی میداد وداستان های شگفتی پراکنده میساخت، وما در پیرامون آنها گفتار های بسیاری نوشته ایم. یك رشته شمارش هایی در آن زمان در پیمان آورده شده که باید هیچگاه فراموش نگردد. مثلا اتازونی که فزونی کار وکار خانه های آنجا را همه میدانند شماره های بیکاران درآنجا بیازده ملیون رسیده وتنها در یك شهر نیویورك بچگان ویلگرد بیخانمان سیصد هزارتن گفته میشد. درباره دزدی وراهزنی وآدمکشی نیز یکی‌از روزنامهای آنجامی‌نوشت: سال گذشته در اینجا یازده هزار آدمکشی وبیش‌از یازده ملیون‌جنایت

های بزرگ دیگر رو داده است .

اینگونه گرفتاریها در تاریخ مانند نمیدارد . ما در تاریخ زمانی یا جاییرا نمییابیم که در سالیکه باران باریده و غله روییده است مردم گرسنه مانند .گرسنگی همیشه در نتیجه خشکسالی بوده . همچنین‌دزدی ودغلکاری واینگونه بدکاریها در نهادکسان اندکی نهاده شده وبهرحال اندازه‌ای میدارد وهیچگاه باین فراوانی نبوده .

ازاینرو کسان بسیاری این‌گرفتاری هارا نتیجه آن پیشرفت (یا بهترگوییم : تمدن) دانسته ازآن بیزاری مینمودند وبآرزوی بازگشتن بزندگانی ساده بیابانی میافتادند. اینست داستان آن نکوهش‌ها که پس از ستایشها بمیان میآمد .

دسته های انبوهی نیز این‌گرفتاریهارا نتیجه پیشرفت دانسته‌چیزی که هست از آن بیزاری نمینمودند وبآرزوی بازگشت نمیافتادند وچنین میگفتند : « چه بایدکرد ؟.. هر چیزی سود و زیان را باهم دارد . زندگانی از راه «تمدن» این سختیها را خواهد داشت وما هم میباید شکیبایی نماییم » .

ولی اگر راستی را بخواهیم این‌اندیشه ها هیچیکی درست‌نیست و آن گرفتاری ها داستان دیگری میدارد . ما اینک آن را روشن میگردانیم :

اگر فراموش نشده درگفتار پیش در این زمینه باین‌نتیجه‌رسیدیم که تمدن یا پیشرفت آدمیان در زندگانی که از روز نخست آغازیده و همچنان در کار میباشد همیشه از دو راه است : یکی از راه فزونی دانشها وآگاهیها وساختن افزارهای سودمند وتازه که بشکوه زندگانی میافزاید ، دیگری ازراه شناختن معنی درست زندگانی وزیستن باآیین بخردانه‌که بارزش درونی زندگانی افزاید وبهره جهانیان را ازآسایش‌و خرسندی بیشتر گرداند .

باید همیشه این دو رشته با هم پیش رود تا نتیجه بدست آید وگرنه تنها از پیشرفت رشته نخست نتیجه‌درستی دردست نخواهد بود.

همچنین در آن گفتار باز نمودیم که آدمیان در آغاز پیدایش خود زمان های بسیار درازی تنها دو رشته نخست پیش رفته و افزار های بسیاری برای زندگانی از سنگ یااز سفال یا از آهن ساخته و یکرشته آگاهیهایی نیز درباره کشت وکار ودام پروری وخانه سازی‌و مانند اینها اندوخته بوده اند ولی چون‌معنی درست زندگی را درنیافته آیینی برای زیستن باهم درمیان خود نمیداشته اند بهره از آن افزار ها وآگاهیها نمیبرده اند.

امروز پس از قرنهای بسیار، همان داستان در جهان «تکرار» مییابد. دراین دویست و سیصد سال که زمان جنبش اروپاست در رشته دانشها و آگاهیها پیشرفت بسیار تندی. پیشرفتی که تا کنون مانندش نبوده - رخ داده و افزار های بسیار شگفت و پر بهایی پدید آمده، که می باید گفت بر شکوه زندگانی صدبریك افزوده شده. ولی آن رشته دیگر، نه تنها پیش نرفته، در سایه پاره پیش آمد هایی پس تر نیز رفته است.

برای روشنی سخن ما می‌باید چند مقدمه ای را یاد کنیم:

۱ - یکدسته مردمی که با هم میزیند، اگر بحال خود باشند، بدو گونه نبرد، یا بهتر گویم بدو گونه کوشش، نیاز پیداکنند: یکی کوشش با سپهر یا طبیعت، دوم کوشش با همدیگر. زیرا آنان از یکسو ناگزیر شوند که در بایست های زندگی را آماده گردانند: دانگیها بکارند، آنها را از آسیب باد و تگرگ نگه دارند، چون رسید بدروند و آرد کنند و نان بزنند، از پنبه و پشم پارچه بافند و از آنها رخت دوزند، از آجر و خشت خانه سازند، از آهن‌و برنز افزار و کاچال درست گردانند، با بیماریها نبرد کنند، و مانند

اینها که همگی کوشش باطبیعت شمرده میشود، از یکسو هم چون در نهاد هریکی از آنان آز و کینه و مانند اینها گزارده شده وهریکی میخواهد که از دیگران پیش تر افتد و از خوشیهای زندگانی بیشتر بهره یابد ، از اینجا یك کشاکش نیز در میان خود آنان پدید آید که بایدهریکی بیدار باشد و بکوشد تا از دیگران پس تر نیفتد واز خوشیهای زندگی بی بهره نماند. زندگانی هرکسی با این دونبرد آغاز یافته و با این دو نبرد بانجام رسد .

۲ - ازاین دو نبرد، آنچه با طبیعت است هم آسانتر و هم بی زیانتر میباشد. زیرا طبیعت بدخواهی یاهمچشمی باآدمیان نمینماید ، و اگر هم داشته های خود را بی رنج و کوشش بدامان آدمیان نمیریزد رنجها و کوشش های آنان را نیز بی نتیجه نمیگزارد. ازین گذشته از روزیکه آدمیان پابمیدان زندگی گزارده و با طبیعت بکوشش پرداخته اند زمان بزمان برو چیرگی پیدا کرده و کار خودرا آسان‌تر گردانیده اند وامروز با افزار های نوینی (ماشینهای نوساخته اروپایی) که بکار میبرند این نبرد بسیار آسان گردیده است.

ولی بواورونهٔ این ، نبرد با همدیگر روز بروز سخت ترگردیده کهما اگر رنجهای زندگانی را ده‌بخش گیریم نه بخش آن از رهگذر این نبرد میباشد ، و یکی از بدیهای آن اینست که چون رویه‌همچشمی و ستیزش (لجاجت) میدارد ، هرچه کوشش بیشتر شود بسختی‌آن خواهد افزود.

یکرسیدگی در این باره از راه کارها و پیشه ها تواند بود . شما اگر پیشه‌هارا از اندیشه گذرانید خواهید دید تنها پیشه‌های‌اندکی از کشاورزی ، و آسیابانی ، ونانوایی ، و دوودگری ، و پزشکی ، و دوا سازی، و کفشدوزی ، و پشم ریسی و پارچه بافی و مانندهاینها برای‌کوشش باطبیعت ودوراه بسیج دربایست‌های زندگانیست، وباز مانده

جز نتیجه کشاکش خود آدمیان نمیباشد ، وهمه اداره های دولتی برای جلوگیری از این نبرد است.

چنانکه گفتیم نبرد با طبیعت چون بی زیان بلکه سودمند میباشد اینست هرچه بیشتر باشد برای زندگی بهتر خواهد بود . ولی این نبرد چون زیان آور است هرچه بیشتر گردد زیانش بیشتر و زندگی تلختر خواهد گردید .

۳- پس سرچشمه دشواریهای زندگانی ، بیش از همه، این اژدها نبرد آدمیان میباشد، و ما اگر خواهیم دشواریها کم و آسایش مردمان بیشتر باشد باید بکم گردانیدن این نبرد کوشیم. خواهید گفت : از چه راه ؟... میگوییم : از این راه که از یکسو معنی جهان و زندگی را نیك روشن گردانیم و راه آن را نشان دهیم. نیز زیان کشاکش و نبردرا بهمه فهمانیده آنان را بههمدستی واداریم. از یکسوهم آیینی برای زندگانی بگزاریم که هرکسی بتواند باندازه کوشش وشایندگی خود از خوشیهای زندگی بهره یابد، که بدینسان هم گرایش مردمان بکشاکش کمتر، وهم میدان آن تنگتر باشد. این راه آن کار است ، و این همان رشته دوم از پیشرفت است که باید بود، و ما این را در جای خود در همین گفتار باز خواهیم نمود .

لیکن در جنبش دویست ساله اروپایی باین پرداخته نشد (وخود نتوانستی بود). از سوی دیگر جنبش چنان میبود که انگیزه هایی برای سختی روز افزون این نبرد پدید آورد و میدان آن را هر چه پهناورتر گردانید.

زیرا ازیکسو جنبش ، بارواج بی اندازه مادیگری همپا میبود ، واین گمراهی از هرباره بسختی آن نبرد افزود . مادیگری چیست و چگونه بسختی آن نبرد افزود ؟..

مادیگری « جهان را جز این دستگاه سترسای مادی نشناختن »

است . این گمراهی همیشه در جهان بوده ولی هیچگاه چنین رواجی پیدا نکرده و در هیچ زمان این اندازه چیرگی نداشته است.

مادیگری در هیچ زمانی بیش ازآن نبوده که کسانی بدستاویز داستان « علت و معلول » و یا بدستاویز دیگری ، جهان را بی آغاز و انجام (یا بگفته خودشان «قدیم») بشناسند و بهستی آفریدگار و بجاویدانی روان گردن نگزارند.

لیکن در این جنبش ، آن گمراهی بنیاد استواری یافت ودانش ها همه بآن پشتیبانی نمودند، و از اینرو آن را « فلسفه » نامیده و در هر زمانی هزاران دانشمندان بنام بهواداریش کوشیدند وکتابهای پیاپی نوشتند و یکمیدان بسیار پهناوری برای آن پدید آوردند.

از اینسو ، این بار ، نتیجه آن تنها گردن نگزاردن بهستی آفریدگار و جاویدانی روان نبوده ، مادیان بهمه چیز جهان پرداخته و درهمه جا اندیشه هارا دیگر گردانیدند. مادیان جهان را جز نبردگاهی و زندگی‌را جز نبرد زندگان نمیشناسد، وآدمی‌را همان تن وجان مادی پنداشته جدایی بسیاری میانه او با دیگر جانوران نمیگزارند ، و آدمی را نیکی پذیر نمیشمارند، وبخردکه داور نیك و بد باشد باور نمیدارند. بدینسان در هر زمینه آموزاکهای نوین جدایی میدارند.

این بدآموزیها با جنبش دویست ساله آغازیده و باپیشرفت آن پیش میرفت، و چیزی یا کسی در جلو آن نمیایستاد. دینها یا کیشها که میبودند نه تنها پاسخ اینها را دربر نمیداشتند و توانای ایستادگی نمیبودند، هریکی از آنها در سایه آلودگیهای خود، انگیزه دیگری به بیزاری مردم از دین میگردید ورواج مادیگری را تندتر میگردانید.

از اینسو رواج مادیگری از هرباره کشاکش و نبرد مردم‌را را سخت‌تر میساخت . زیرا این فلسفه ، یا این بدآموزی، یا بهر نام دیگری که بخوانیم ، کشاکش یانبرد آدمیان را نه تنها بد نمیشارد

بلکه یك جامه دلکشی بآن پوشانیده « مایه‌پیشرفت آفرش» و «آیین زندگانی » اش مینماید و بدینسان راه آن را هموار گردانیده هر جلوگیری را از برابرش برمیدارد.

از یکسو نیز افزار های شگفتی که ساخته میشد - از راه آهن و تلفون و تلگراف و ماشینهای ریسیدن و بافتن و دوختن و کشتن و مانند اینها - با آنکه درنگاه نخست افزار هایی برای نبرد باسپهر و خود مایه آسانی کارها شمرده میشد و جز گمان سودمندی به آنها نمیرفت ، در آزمایش نه همچنان در آمد و خود روشن گردید که این اختراعهای شگفت، اگر از یکسو افزار هایی برای نبرد با سپهر میباشد از یکسو نیز افزار هایی برای نبرد خود آدمیان است. اگردر آنجا مایه آسانی زندگی میباشد در اینجا انگیزه سختی آنست. چنانکه رواج ما دیگری‌بسختی نبردآدمیان میافزاید پیدایش این افزارها دشواری آن‌را بیشتر میگرداند .

سخن را با مثلی روشن گردانیم : راه آهن که دریك کشوری شهر هارا بهم بسته و سفر و راه پیمایی را ده بریك آسانتر گرداند، این اختراع بسیار سودمند این یك زیان را با خود میدارد که کار کشاکش‌را دشوارتر میکند. مثلا یك‌برزگر در دویست سال پیش، تنها با برزگران شهر خود همچشمی داشتی ولی امروز در سایه راه آهن با برزگران همه شهر های کشور همچشمی میدارد ومی باید همیشه به آگاهی از حال آنان کوشد و خودرا از بد خواهی آنان باز دارد . زیرا چنان گیرید که گندم یا کاشاك دیگری در یك شهری گران گردیده، برزگران ازشهر های دیگر با تلگراف یا تلفون آگاهی‌یافته با راه آهن آن‌را باینجا توانند رسانید.

این یك مثل کوچکیست و همه چیز را با آن توان سنجید .

این اختراعها هر یکی افزار دیگری برای نبرد آدمیان میباشد و

برخی از آنها همچون ماشینهای بافتن و دوختن و ریسیدن ومانندماینها بسیار برنده و بیمناك است و مایه از پا افتادن هزاران کسان تواندبود

پیداست که گفتگو از افزار هاییست که در زندگانی آرام و آسوده بکار میرود. گفتگو از راه آهن و تلگراف و تلفن و ماشینهای بافتن و ریسیدن و اتومبیل و مانند اینهاست که میگوییم افزار های کشاکش و نبرد میباشد و زیانهایی (باحال کنونی زندگانی) باخود میدارد . بمانند افزار های جنگ و آدمکشی بسیار فراوان که در این جنبش اروپایی اختراع یافته و سراپا زیان و آسیب میباشد . از آنها گفتگو در اینجا نمیکنیم.

این دو انگیزه ومانند های اینهاست که دشواری زندگی‌راروز افزون گردانیده و« تمدن » را خود گناهی نیست . پیشرفت دویست و سیصد ساله اروپا گذشته ازاینکه یکی از دو رشته پیشرفت است و خود نشدنی بود که به‌تنهایی آسایش و خرسندی جهانیان را نتیجه‌دهد، این کمی نیز در میان بوده که در سایه رواج ناگزیر مادیگری و پیدایش افزار های نوینی برای زندگانی، نبرد ناستوده و زیانمند میان آدمیان از یکسو سخت‌تر واز یکسو دشوارتر گردیده ، وچنانکه گفتیم مایه دشواری‌زندگی این اژدها نبرداست واز همینجا همیشه این دشواری با آن پیشرفت همگام بوده است.

بدینسان چیستان گشاده میشود و راز آن بدست میآید : جنبش دویست و سیصد ساله اروپا ، چه از دیده پیشرفت دانشها و فزونی آگاهیها ، و چه از دیده فزایش افزار ها و کاچالهای زندگانی نیکست و آن ستایشها از این اگرهم بیش از اندازه بوده بیپایه نبوده. و همه اینها ، چنانکه مینماید، مایه آسایش جهانیان تواند بود . چیزی که هست برای پیشرفت جهان وآسایش جهانیان یك چیز دیگر نیزدرمیباید - یکچیزی که خود روان پیشرفت « یا تمدن » میباشد - و آن اینکه معنی درست زندگانی و راه آن دانسته شود و یك آیینی برای آن در میان باشد که کار به نبرد و کشاکش نیانجامد و خود از نبودن اینست که آن دشواریها پدید میآید.

گزارش جهان

در تیر ماه

چنانکه در شمارهٔ گذشته دیباچه ای باین بخش افزودیم دراینجا نیز می افزاییم :

یکی ازهوسها یاناتوانی‌های آدمیان پیشگویی درباره آینده کردنست و این هوس در زمان جنگ بیشتر گردد و زبان ها بگفتگو از آینده روانتر باشد .

ما بارها میشنویم که فلان اروپایی یا بهمان آسیایی از این جنگ و از نتیجه آن آگاهی داده بوده . نیز همیشه میان مردم گفتگو هایی در این زمینه میبینیم کسانی بارها بمن رسیده میپرسند: «عقیده شما چیست؟ آخر اینجنگ چه میشود ؟ کدام طرف غالب در آید ؟ »

میگوییم: آنچه پیشگویی (یا آگاهی از آینده دادن) است هچکس آنرا نتواند . آینده‌را جزخدا نداند. کسانیکه بچنین کاری برخاسته اند همین نشان دغلکاری ایشانست .

اما پیش بینی (یا از چگونگی کار ها به نتیجه آنها پی بردن) دراینجا آن‌نیز نشدنیست. نه تنها کسانیکه درایران ، دور از کانون جنگ نشسته اند نتوانند. آنانکه در اروپا یا در امریکا یا در جای دیگری از نزدیک میبینند و میشنوند هم نتوانند . زیرا جنگیست دومیان دولت های بسیاری از بزرگ وکوچک برخاسته ، وهردو سو با همه توانایی خود میکوشند و خواهند کوشید ، و هر دو سو ایستادگی وشکیبایی بسیار نشان میدهند- در چنین جنگی پیش‌بینی را کسی توانستی که از اندازه نیرو های زمینی و هوایی و دریایی یکایک دولتها آگاه باشد ،

همچنین‌اندازهٔ آراستگی وشایستگی یکایك توده ها راکه پشتیبان دولت ها میباشند بدانند، نیز از آرزوی هر یکی از دولتها و نتیجه ای را که از درآمدن بجنك میخواهد و از سستی یا سختی بهم بستگی آنها با یکدیگر ناآگاه نباشد . چنین‌کسی توانستی با سنجیدن همه این‌چیز ها پیش بینی‌کند وآن بیگمان نیست ونتواند بود .

همان کسانیکه دراروپا یادرجا های دیگری سررشته‌جنك را در دست میدارندآینده آنراپیش‌بینی نتوانندکردوشما می‌بینید که‌ازنویسندگان زبردست وآگاه‌کسی بچنین‌کاری برنمیخیزد .

هرچه هست بسیار ناستوده است که کسانی بنشینند و بی هیچ مایه‌ای‌بگفتگو پردازند. ناستوده تراز آن‌اینست‌که گرایشی‌ازخود باینسو یا آنسو نمایند . یکمردم باخرد همیشه باید در اندیشه خود باشند واز پیش‌آمد های جهان پندآموخته درکار خود آزموده ترگردند. پرداختن بداستان دیگران جز یك‌کار بیهوده نتواند بود .

این جنگها وکشتار ها خود نتیجه ای را دربر نخواهد داشت. دولتهای جنگجو چون برای یك خواست ارجداری نمیجنگند بسودی ازکوششهای خود نخواهند رسید و تنها نتیجه نیکی‌که از اینهمه کشتار ها و ویرانیها بدست خواهد آمداینست‌که جهانیان گمراهی خود رانیك دریابند و این، زمینه برای پیشرفت‌کوششهای‌ما آماده خواهدگردانید .

۱ - جنگ آلمان وروس

جنگ اروپا روز بروز وسعت یافته و دامن گیر کشور های دیگر جهان میشود. چنانکه روز یکشنبه یکم تیرماه ساعت چهار بامداد یکی ازبزرگترین و خونین ترین جنگ های عصر کنونی آغازگردید

دولت آلمان درسراسر مرز خاوری خود بدولت شوروی تاخته نیروهای سهمناکی از هر دوسو به جنبش آمد. از اوایل خرداد ماه گذشته جسته جسته ازمنابع مختلف خبرهایی رسیده وگاه گاهی بروشن

شدن آتش جنگ در میان آلمان وروس اشاره میگردید . ولی چون برلن و مسکو هردو در این باره ساکت بودند و ظاهراً بهانهٔ که باعث تیرگی روابط طرفین باشد دیده نمیشد بنا بر این کسی نمیتوانست چنین جنگی را پیش بینی نماید .

بامداد یکشنبه یکم تیرماه ساعت سه و سی دقیقه یعنی نیم ساعت پیش از آغاز جنگ دکتر گوبلز وزیر تبلیغات از طرف پیشوای آلمان اعلامیهٔ انتشار داد و تمام مراکز رادیوی آلمان اعلامیه نامبرده را بهمهٔ کشور های جهان رسانیدند . دکتر گوبلز در این اعلامیه علل جنگ با روس را اجمالا بیان کرده و ضمناً تاریخچهٔ را ذکر نموده و چنین گفت : دولت انگلیس در تمام تاریخ خود همیشه مترصد بوده که هر کشوری که در اروپا زیاد از حد نیرومند میشود با آن مبارزه کرده و سایر کشور ها را بر علیه آن تحریك نماید . سپس از وقایع اخیر بالکان سخن گفته و چنین باز نمود که یوگسلاوی دعوت آلمان را برای پیوستن بمحور پذیرفته بود ولی تحریکات دولت انگلیس و شوروی باعث کودتا در این کشور گردیده و بالاخره منجر بفلاکت کشور یوگسلاوی شد .

علاوه بر اعلامیه پیشوای آلمان که بوسیله دکتر گوبلز انتشار یافت آقای فون ریبن تروپ وزیر خارجه آلمان نیز در بامداد یکشنبه اول تیرماه یادداشتی به سفیر کبیر شوروی مأمور برلن تسلیم نمود که در آن دلائلی راجع به تصمیم آلمان به جنگ با شوروی توجیه گردیده و ما از نظر تاریخ خلاصه یادداشت نامبرده را بشرح پایین درج میکنیم

۱ ـ دولت آلمان باوجود اختلاف زیادی که بین ناسیونال سوسیالیسم و بالشویزم وجود دارد در ۱٤ اوت و ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۹ عهد نامه عدم تعرض و پیمان اقتصادی مهمی با دولت روس بست و از همان روز گمان میرفت روابط دو کشور صمیمانه شود ولی بزودی معلوم شد چنین

اطمینانی بیهوده بوده است .

۲- پس از عقد پیمان بین آلمان و شوروی بلا فاصله کمینترن اقدامات خود را برای تفرقه انداختن در میان تودهٔ آلمانی ازسر گرفت و در این راه نمایندگان رسمی دولت شوروی بوی کمك کردند .

۳ - در محیط سیاست خارجی و لشگری دولت اتحاد جماهیر شوروی بااینکه تعهد کرده بود کشورهایی راکه در کنار شوروی واقع هستند بخود ملحق ننماید متأسفانه در هر نقطهٔ که لازم دانست نیروی لشگری خود را بآنجا وارد ساخت. تصرف و اجرای اصول بالشویکی در کشور هایی که جزو منطقهٔ نفوذ شوروی شناخته شده بودند در صورتی هم که دولت آلمان بدواً ناگزیر باین اقدامات تن در داده بود بکلی برخلاف قرارداد های منعقد در مسکو بود .

٤ - هنگامیکه دولت آلمان در ۲۰ اوت ۱۹٤۰ بوسیلهٔ حکمیت « وین » بحرانی راکه درکشورهای جنوب خاوری اروپا پدید آمده بود فیصل بخشید دولت شوروی عدم رضایت خودرا در این باره علناً ابراز داشت و حتی کاررا بجایی رسانید که بفعالیت لشگری نیز پرداخت. (در این بخش بنکاتی اشاره میشود که در اعلامیه پیشوای آلمان بطور تفصیل خاطرنشان گشته است) .

٤- پس از اینکه درپنجم آوریل ۱۹٤۱ پیمان دوستی شوروی و یوگسلاوی منعقد شد درحقیقت دولت شوروی بجبهه مشترك انگلستان و یوگسلاوی و یونان پیوست منتهـا چیزی کـه باعث شکست نقشه انگلیس و شوروی دائر بر حمله بر نیروی آلمان در خاك رومانی و بلغارستان گشت پیروزی سریع آلمان در بالکان بود.

٦ - دولت شوروی هرچه توانست از نیروی خود در جبههٔ که از دریای بالتیك تا دریای سیاه کشیده شده است بر علیه آلمان گرد آورد و آلمـان بعد از چندی باتخاذ تصمیم متقابل مبادرت کرد.

بنا براین ازآغازامسال خاك آلمان درمعرض خطری بود که‌روز بروز بردامنه آن افزوده میکشت. اخباری که در این چند روز اخیر بدست آمده آخرین شکی را که در خصوص جنبه تهاجمی حرکت نیروی شوروی در میان بود مرتفع ساخته و ظن ما را نسبت بوجود حالت جنگی مبدل به یقین ساخت. در این خصوص اخبار صادر ازمنابع انگلیسی را نیز در خصوص مذاکرات « گریپس » سفیر کبیر انگلیس بمنظور همکاری سیاسی وجنگی نزدیکتری بین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی باید باین قرائن افزود.

در همان روز آغاز جنگ مولوتف معاون هیئت کمیسر های شوروی و کمیسر امور خارجه نیز نطقی ایراد نمود که مهمترین‌نکات آن بدین قرار بود :

امروز ساعت ٤ بامداد بدون اینکه هیچ گونه اقدام قبلی در نزد دولت شوروی بعمل آمده و بدون آنکه اعلان جنگی صادر شده باشد دسته های سربازان آلمانی بکشور ما مهاجمه آغاز کرده و مرز های ما را در نقاط بسیاری مورد حمله قرار دادند هواپیما های آنان شهر های - ژیتومیر - کیف - سباستوپول - گوناس - و چند شهر دیگر را بمباران کردند. از سرزمین فنلاند و رومانی نیز حمله های هوائی برفراز خاك شوروی صورت گرفت و توپخانه دشمن بگلوله باران پرداخت. این حمله‌هنگامی بکشور ما روی داد که بین شوروی و آلمان پیمان عدم تجاوز وجود داشت و دولت شوروی نیز همهٔ مواد این پیمان را با مراقبت تمام رعایت کرده‌بود . کشور ما اکنون مورد حمله قرار گرفته است و حال آنکه در تمام مدتیکه از انعقاد پیمان عدم تجاوز بین‌ما وآلمان میگذرد حتی یکدفعه نیز دولت آلمان دربارهٔ عدم رعایت آن بدولت شوروی اعتراض نکرده بود . امروز بامداد ساعت ٥ و ۲۰ دقیقه یعنی پس از اینکه تجاوز سربازان آلمان بخاك

ما آغاز شده بود - فون شولنبورك سفیرکبیر آلمان در مسکو بنام دولت متبوع خود بمن که سمت کمیسر امور خارجه جماهیر شوروی را دارم اطلاع داد که دولت آلمان در تعقیب تمرکز نیرو های ارتش سرخ در مرز خاوری تصمیم گرفته است باما بجنگ پردازد. من در پاسخ این یادداشت بنام دولت شوروی اعلام داشتم که دولت آلمان تا آخرین لحظه‌هیچ ادعایی از دولت‌شوروی نکرده و باوجود رویه مسالمت آمیزی‌که دولت شوروی دارد بحمله مبادرت جسته وبهمین مناسبت آلمان فاشیست مهاجم میباشد.

من بنام دولت شوروی این نکته را هم باید اظهار بدارم که ما به نیروی زمینی یا هوائی خویش اجازه نداده ایم از هیچیك از نقاط مرزی تجاوز کند. اکنون که مهاجمه بر کشور شوروی عملی است انجام یافته دولت شوروی بنیروی خود امر داده که نیروی آلمان را از خاك میهن برانند.

استالین رئیس دولت شوروی نیز در پنجشنبه ۱۲ تیرماه بعنوان ریاست کمیته دولتی دفاع در برابر رادیو به‌تودهٔ شوروی نطقی ایراد نموده ودستور هایی بمردم کشور دادندکه خلاصه‌ای از مهمترین بخش های آن از نظر خوانندگان میگذرد:

استالین پس از آنکه دلایلی بر ناموجه بودن حمله آلمان شمرد سپس اشاره به پیشرفتهای ناپلئون امپراطور فرانسه و ویلهلم‌دوم امپراطور آلمان نموده و آرتش‌کنونی آلمان را با سپاهیان ناپلئون و ویلهلم مقایسه نموده وچنین نتیجه گرفت: همانطوریکه آرتش ناپلئون و ویلهلم دوم مغلوب شدند آرتش فاشیست هیتلری نیز شکست خواهد خورد. وارد شدن آرتش فاشیست آلمان در خاك ما از آنرو صورت گرفت که اوضاع با نیروی آلمان مساعد و با نیروی شوروی نامساعد بود. آلمان که جزو دولتهای وارد جنگ است آرتش خود را تماماً

بسیج کرده و یکصد و هشتاد لشکر برای جنك با شوروی بسوی مرز کشور ما گسیل داشت. آنها کاملا مجهز وآماده کار بوده فقط منتظر فرمان حمله بودند که شروع بعملیات نمایند وحال آنکه نیروی شوروی نیازمند بسیج بود که بسوی مرز رهسپار شود. استالین پس ازیك سلسله بیانات گفت :

- چه باید کرد تاخطری که برما روی نموده برطرف گردد و چه اقدامی باید بکار بست تانیروی دشمن درهم شکند؟ پیش از هر چیز لازم است که مردان ما به بزرگی خطری که بمیهن ما روی آور شده وقوف یابند و آسودگی و بی خیالی در روحیه زمان صلح را ترك گویند. پیش آمدی که برای مارخ داده برای همه مردم شوروی مسئله زندگی و مرگ است!

ارتش ونیر ی دریائی سرخ وبالاخره همه مردم جماهیر شوروی باید وجب بوجب از خاك شوروی دفاع کنند و برای نگاهداری شهر ها ودهکده ها تا آخرین قطره خون خود بجنگند.

در خاتمه مسئله حمایت ازکارخانجات مراکز صنعتی و مبارزه با اختلال کاران داخلی و آشوب طلبان و جاسوسان و چتر بازان دشمن را پیش کشیده و درمورد عقب نشینی چنین دستور داد :

در جاهاییکه ارتش سرخ ناگزیر بعقب نشینی میشوند باید کلیهٔ مواد و قطار های راه آهن را بهمراه خود ببرند و برای دشمن حتی یك لکوموتیف یا یك واگون یایك کیلوگرم گندم ویا یك لیتر نفت باقی نگذارند کلخوز ها موظفند درعقب نشینی کلیه دامها وچهارپایان خود را ببرند و هرچه غله دارند در اختیار دولت بگذارند تا بنواحی دور تر حمل گردد تمام اموال گرانبها و از جمله فلزات غیر آهن و غلات و مواد سوختنی که حمل آنها ممکن نباشد مطلق منهدم گردد. باید در قسمت هایی از کشور که بدست دشمن انتقال میشود دسته

هایی پیاده و سوار از هواخواهان دولت تشکیل داد، عدهٔ برای فریب دشمن بکار واداشت تا باواحد های مسلح دشمن بجنگند و در هر مکان بجنك وگریز های‌محلی پرداخته پلها را مسخر کنند وراه ها را ویران سازند و خطوط ارتباط تلفن و تلگرافی را آسیب رسانند و جنگلها و مخازن و قطار هـا را آتش زنند . باید زندگانی دشمن و شرکای وی را در خاکهای اشغال شده تحمل ناپذیر گردانید .

آقای‌استالین درپایان نطق خود مردم شورویرا دعوت میکند که بدور دسته لنین و استالین حلقه زده و بدولت شوروی نزدیك شوند .

جنك آلمان و روس در کشور های دیگر جهان تأثیرات مختلفی نموده است انگلیس وامریکا نظربه دشمنی که باآلمان دارند وسود خود را درشکست این دولت میدانند جداً بحمایت روس برخاسته وعده کمك بروسها داده‌اند. کشور ایتالیا ـ رومانی ـ فنلاند ـ هنگری رسماً طرف آلمان راگرفته وبرعلیه روس دوش بدوش آلمان وارد جنك شده‌اند . دولت های‌اسپانیا ـ سوئد ـ دانمارك ـ فرانسه گرچه بی‌طرف مانده‌اند ولی مطابق اخباری که میرسد داوطلبانی از مردم کشور های نامبرده برای جنك با بالشویك ها آماده میشوند که بکمك آلمان رهسپار میدان جنك شوند. بقراریکه ازطرز خبر ها مفهوم میشود وخبرگزاری فرانسه آن را تصریح کرده لشکر های دو طرف که در میدان بسیار ممتدی در برابر یکدیگر جنك میکنند، شماره آنها درآخر های تیرماه رویهمرفته نزدیك بده ملیون گردید و این در تاریخ جهان نخستین بار است که شمار لشکریان‌جنگی باین اندازه رسیده . رویهمرفته جنك آلمان وروس یکی از جنگهای بزرك و بیمانند جهانست که تاریخ نظیر آنرا نشان نداده است .

پیش‌آمد های مهمی که از آغاز جنك آلمان و روس رخ داده یکی‌جنك‌بزرك بیالستوك میباشد که درهفتهٔ اول جنك‌شروع وطبق‌اعلامیه

هایی که از طرف فرماندهی عالی نیروی آلمان صادرشده بسود آلمان پایان یافته است .

دومین پیش آمدی که شایان توجه است پیمان همکاری انگلیس وروس میباشد که بری جنك باآلمان بسته اند . خبرگزاری شوروی در باره عقد این پیمان چنین میگوید :

پیمانی بین دولت اتحاد جماهیر شوروی وانگلیس برای همکاری در جنگ با آلمان بسته شده‌است پیمان مورد بحث و پروتکل پیوست آن روز دوازدهم ژویه (۲۱ تیرماه) در مسکو بامضاء رسیده است اینك متن پیمان و پروتکل پیوست آن :

پیمان همکاری دولت اتحاد جماهیر شوروی با دولت پادشاهی انگلیس در جنگ با آلمان دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیست و دولت پادشاهی انگلیس این پیمان را بسته و در مواد زیرین توافق نظر حاصل کردند :

۱ - دودولت انگلیس وشوروی در برابر یکدیگر تعهد میکنند که هرگونه کمك لازم را درجنگ کنونی با آلمان هیتلری بهم برسانند

۲ . از این گذشته دو دولت متعهد میشوند که بهیچوجه در پیرامون پیمان متارکه یا صلح بگفتگو نپرداخته بانعقاد چنین پیمانهایی مبادرت نورزند مگر درصورت تراضی طرفین .

این پیمان بدو نسخه یکی روسی ودیگری انگلیسی تنظیم یافته است که درجه اعتبارهردوتای آنها مساوی است . مسکو ۱۲ ژویه ۱۹٤۱

ازطرف دولت شوروی مولوتف معاون هیئت کمیسرها و کمیسر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی . ازطرف دولت پادشاهی انگلیس سر استیفرد کریپس سفیرکبیر ونماینده افتخاری دولت انگلیس درخاك جماهیر شوروی سوسیالیستی.

پروتکل پیوست :

دو طرف معاهد قبول کرده‌اند که این پیمان بلافاصله پس از امضا وارد مرحله اجرا شود و لزوم ندارد که بتصویب برسد.

این پروتکل در دو نسخه یکی بروسی و دیگری بانگلیسی انشاء شده است که هردو از حیث اعتبار برابرند. مسکو ۱۲ ژویه ۱۹٤۱

دولت انگلیس که پس از شکست فرانسه در میدان کارزار یکه وتنها مانده و مستقیماً مورد ضربه‌های سخت آلمان واقع شده بود ورود روس با ملیونها سرباز و هزاران هواپیما بمیدان جنگ فرصتی بانگلیس میدهد تا نفسی تازه نماید و البته هر مقدار میتواند بمتحد تازه خود یاوری خواهد کرد ولیکن نوع کمك واینکه از چه راهی این منظور را انجام خواهد دادفعلا برای ما مجهول بودمو باید منتظر شد تاآینده چگونگی آنرا روشن سازد.

۲- پایان جنگ سوریه و لبنان

حملهٔ که انگلیس ها ونیروی ژنرال دوگل فرانسوی بسوریه آغاز و آتش جنگ بین آنها و نیروی متمرکز دولت فرانسه درآنجا روشن شده بود بمناسبت نرسیدن کمك و ابزار های جنگی روز بروز اوضاع نیروی فرانسه وخیم گردیده و شهر های دمشق و تدمر را از دست دادند نیروی استرالیایی انگلیس که از کناره دریای سفید رو بشمال پیش میرفت بدروازه های بیروت رسیدند ژنرال دنتس فرمانده سوریه پس از ٤۷ روز جنگ ناچار شد که از ژنرال ویلسن فرمانده نیروی انگلیس درخواست متارکه بنماید. پس از گفت و گو های زیاد روز دوشنبه ۲۳ تیرماه ساعت ۲۱ جنگ متوقف و پیمان متارکه میانه آنها بسته گردید.

پس از آن پیمان خاك سوریه و لبنان کاملا باختیار انگلیس ها در آمد و مرز شمالی مصر و کانال سوئز تا حدود ترکیه کشیده شده است.

۴ـ ژاپون برای رسیدن به آرزو های دیرینه آماده میشود

ژاپون که یکی از ارکان پیمان سه گانه میباشد با نهایت احتیاط وزبر دستی از پیش آمد جنگ اروپا حد اعلای استفاده را مینماید ، دولت انگلیس وامریکای شمالی که یگانه رقیب پرزور ژاپون دراقیانوس بزرگ و در آبهای چین و هند هلند هستند و پیوسته خار راه این دولت آسیایی محسوب میشوند بمناسبت گرفتاری های سختی که در اروپا واقیانوس اطلس برای آنها پیش آمده ژاپون را باستفاده ازاین فرصت برانگیخته است. تنها نگرانی که ژاپون از سمت شمال غرب داشت همانانیروی بیشمار اتحاد جماهیر شوروی بودکه روز بروز درمرز های منچوری ومغلستان افزوده میشد. اینك پیش آمد جنگ آلمان و روس از این طرف نیز خاطر ژاپون را تا اندازهٔ آسوده وفارغ البال نموده است.

مطابق اخبار واصله و برحسب نگارش روز نامه های مهم دنیا که از چندی پیش در اطراف سیاست ژاپون قلم فرسایی کرده و منظور این امپراتوری آسیایی را روشن ساخته اند دولت ژاپون سه هدف اصلی دارد که شب و روز برای نزدیك شدن به آنها تلاش مینماید ،

یکم ـ دست یافتن ببنادر شرقی سیبریا و استقرار تمام در مرز های مغلستان و کوتاه کردن دست چین از طرف شمال از دنیای خارج

دوم ـ تهیه جا و مکان برای نفوس روز افزون نژاد ژاپون در جزایر فلیپین و جزایر هند هلند (جاوه ـ سوماترا ـ بورنئو وغیره) و اختصاص دریای چین جنوبی بامپراتوری ژاپون.

سوم ـ استیلا بهندوچین فرانسه و قطع روابط چین از طرف جنوب از دنیای خارج.

بواسطه تمرکز نیروی مهمی که اتحاد جماهیر شوروی در بنادر

شرقی سیبریا و در مرز های‌شمالی منچورستان جاداده است توجه ژاپون بهدف اول با در نظرگرفتن جنگ سختی که با چین دارد فعلاخالی از اشکال بنظر نمیرسد .

در باره هدف دوم نیز نظر باتحاد و یگانگی صمیمانه که از چندی پیش بین انگلیس و امریکای شمالی رخ داده وروز بروز رشته های آن محکمتر میشود و بویژه نظر بالحاق نیروی هند هلند در آسیای دور باین اتحاد و یگانگی تصور نمیرود دولت ژاپون برای رسیدن بهدف‌دوم خود باین زودی ها قدم بردارد .

ولی برای هدف سومی که بدست آوردن هندوچین فرانسه‌باشد امروز مقتضیات ازهرحیث موجود و موانع از هرجهة مفقود است . چه از طرفی دولت ویشی باصلاحات وضع خود سر گرم بوده و از طرف دیگر نیز دولتین انگلیس و امریکا هرقدر هم اقدام ژاپون را بـزیان خود تشخیص دهند تصور نمیرود دراین موقع پرآشوب جهان‌از اقدامات ژاپون جلوگیری کرده و با تمام نیروی خود جداً مانع از رسیدن‌این دولت به‌آرزوی چندین ساله شوند .

اخباریکه از نیمه دوم تیرماه باین طرف رسیده مهیا بودن‌ژاپون را برای بدست آوردن مقصود میرساند واولین قدم استعفای کابینه وزراء ژاپون را شمرده و چنین توضیح میدهد : دولت ژاپون میخواهد کابینه نیرومندی بر سرکار بیاورد تا در کارهای مهمی که میخواهد انجام دهد دست و بال آن باز و در اتخاذ تصمیمات فوری دچار اشکال نشود .

در نتیجه‌آن کابینه دوم شاهزاده‌کونویه افتاد و شاهزاده نامبرده روز چهارشنبه ۲۵ تیرماه اعلامیه دایر بعلت قضیه انتشار داده وبفاصله اندکی کابینه سوم خودرا تشکیل داده بکار پرداخت .

پروگرام کابینه تازه ژاپون از یك تلگراف رسیده از توکیو تا اندازهٔ مشخص میشود . اینك خبرتوکیو :

توکیو ـ خبرگزاری آلمان خبر میدهد بقراریکه روزنامه های توکیو در شماره روز شنبه ۲۸ تیرماه خود مینویسند کابینه تازه‌ژاپون همان سیاستی را که‌تاکنون دولت‌ژاپون پیش گرفته بود تعقیب خواهد کرد گذشته از این کابینه جدید با عزم راسخی سیاست تشکیل یك آسیای بزرگ تازه را تعقیب خواهد نمود . هنگامیکه از وزیر امور خارجه تازه پرسیده شد آیا پیمان سه گانه باز اساس سیاست ژاپن را تشکیل میدهد وی در پاسخ اظهار داشت همان طوری که شاهزاده کونویه بالحن صریح و روشنی مطلب را تشریح کرده است دراصول سیاست ما هیچ‌گونه تغییری دست نخواهد داد. روزنامه (توکیو- نیچی نیچی) مینویسد: سیاست پیمان سه‌گانه از طرف کابینه تازه بیشترتقویت خواهد یافت و خاطر نشان مینماید که کابینه جدید کابینه حزبی نمی باشد . برای اینکه دولت بتواند یك سیاست قطعی پیش گیرد ومسائل مهمی را که امروزه دولت ژاپون با آن مواجه میشود حل نماید اصل تشکیل کابینه با موازنه احزابی متروك گردیده است . روزنامه(شیکائی شوگیو) برای این مسئله که تقریباً نصف وزارت خانه ها در این کابینه‌بنمایندگان ارتش محول شده است مفهوم خاصی قائل شده‌مینویسد این نشانه آنست که جنگ بدروازه های ژاپون رسیده است.

البته‌آینده خیلی نزدیك نتایج فعالیت کابینه تازه ژاپون‌رابجهانیان نشان خواهد داد .

۴ - جنگ آلمان و انگلیس

جنگ آلمان و انگلیس در ماه تیر چه در هوا و چه‌در دریا با همان شدت دوام داشت . تغییرات مهمی که اخیراً درجنگ هوایی‌این دو دولت مشاهده شده همانا هجوم های دسته جمعی هواپیما های بمب افکن انگلیسی میباشد که بخاکهای متصرفی و حتی بداخله آلمان می کنند بطوریکه از اخبار واصل و از نگارش روزنامه های کشور اروپا

استنباط میشود این تغییر ناگهانی که در روش جنگی انگلیس رخ داده دو سبب عمده دارد یکی سرگرمی آلمان در مرزهای خاوری خود که بخش زیادی از نیروی هوایی آن درنبرد با روسیه مشغول استودیگری رسیدن هواپیما های زیاد و سایر ابزار های جنگی از امریکا است که لشگریان انگلیس را قادر ساخته از حالت مدافعه بیرون آمده و بحمله و هجوم مبادرت نمایند.

نخست وزیر و وزیر هواپیمایی انگلیس این موضوع رادرنطق های اخیر خود تا اندازه روشن ساخته و حتی صریحاً بمردم انگلیس وعده داده اند که بزودی تفوق در هوا نصیب انگلیس گردیده و تلافی بمباران های سخت آلمان را که بشهر لندن و سایر شهر های انگلیس نموده است خواهند کرد باید منتظر شد و نتایج عملی این بیانات را دید .

۵- جنگ در افریقای شمالی و شرقی

بطوریکه در گزارش خرداد ماه گذشته گفتیم گرمای سخت تابستان در بیابانهای ریك زار افریقا مانع از کار های لشگری بوده و نمیگذارد هیچ یك از طرفین دست بعملیات بزرگ زده و به نتیجه قطعی برسد . نیروی محاصره شده انگلیس ها درطبرق همچنان درحال‌محاصره باقی بوده‌وچون ازراه دریاخواربار وابزارجنگی دریافت میدارند طول مدت محاصره در روحیه محاصره شدگان‌چندان تأثیری ندارد. در قسمت شرقی لیبی نیز نیروی آلمان و ایتالیا در برابر سلوم متوقف و به زد وخورد های کوچك اکتفا میکنند.

در افریقای شرقی (خاك حبشه) نیرو های متفرق ایتالیا که‌هر دسته از آنها مستقلامشغول جنگ با انگلیس بودند بعلت نرسیدن‌کمك و ابزار های در بایست جنگی یکی پس از دیگری تسلیم و یا بکلی از بین رفته مطابق اخبار واصل فقط یکدسته مهم از نیروی باقی مانده

ایتالیا که گویا تعداد آنها بیش از ده هزار نفر است درنقطه کندار مشغول‌نبرد است. چون تمام اطراف‌این نقطه‌نیز دردست انگلیس‌ها بوده و هیچ گونه راهی برای رسانیدن کمك و خوار بار و ابزار جنگی باین نیرو در دست نیست تصور نمیرود که پایداری این دسته کوچك از ایتالیایی‌ها خیلی دوام یافته و بطول انجامد.

پس از پایان این قسمت خاك حبشه و سومالی ایتالیا واریتره تماماً بدست انگلیس ها افتاده و نیرویی که برای نبرد با ایتالیایی‌ها در افریقای شرقی گرد آمده بود بمیدان های جنگ مصر یاسایرنقاط لازم فرستاده خواهند شد.

۶ ـ جنگ اروپا و امریکای شمالی

از آغاز جنگ بین آلمان و انگلیس دولت امریکا از یاوری و رسانیدن هرگونه کمك بهم نژادان خود انگلوساکسون مضایقه ندارد و اخیراً بکمك های مالی و رسانیدن خوار بار و فرستان ابـزار های جنگی بسنده نکرده عملا داخل کارشده جزایر ایسلاند را که‌چندی پیش انگلیس ها از دانمارك گرفته بودند با نیروی آرتشی اشغال نمود. این مداخله‌امریکا در کارهای اروپا ازاین رو صورت‌گرفت‌که نیروی‌متمرکز انگلیس در ایسلاند آزاد شده و در سایر نقاط که مورد احتیاج است بکار رود و در عین حال چون جزیره ایسلاند درسر راه دریایی امریکا و جزایر بریتانی واقع است بله اشغال جزیره نامبرده کشتی هایی راکه خوار وبار وابزار جنگی باردارند و از امریکا رهسپار انگلستان‌هستند بهتر میتوان حمایت نمود.

مطابق اخبار رسیده‌گویا اشغال جزائرآسور وجزائردماغه سبز (هر دومتعلق به‌پرتقال بوده‌اولی درغربی پرتقال دومی درغربی افریقای فرانسه برابر بندر داکار میباشد) نیز مورد گفت وگواست. هرگاه این قضیه صحت یافته عملی شود مرزهای شرقی اقیانوس اطلس زیرکنترول انگلیس وامریکا در آمده وآزادی گشت وسیر از زیر دریایی های آلمان و ایتالیا گرفته خواهد شد

تك فروشی پیمان

تك شمارهٔ پیمان درتهران در کتابفروشیهای طهران ، و خاور، و حافظ ، وشرکت چاپ کتاب ، فروش میشود . بهای هر نسخه ٤ ریال است .

آگاهی

کتابهای پایین که از نوشته های دارنده پیمانست از کتابفروشی های تهران وتبریز و از دفتر خود مهنامه میتوان خواست :

۱ـ شهریاران گمنام بخش دوم	باجلد مقوا	۵ ریال
۲ـ » » »	با جلد کاغذ	٤ »
۳ـ » بخش سوم	با جلد مقوا	۳ »
٤ـ » »	با جلد کاغذ	۲٫۵ »
۵ـ تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان		۷ »
٦ـ قانون داد گری		۳ »
۷ـ آئین بخش دوم		٤ »
۸ـ راه رستگاری		۷ »
۹ـ نامهای شهرها و دیه‌ها دفتر دوم		۱٫۵ »
۱۰ـ تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان بخش سوم		۱۵ »
۱۱ـ » » » » بخش چهارم		۲۰ »
۱۲ـ » » » » بخش پنجم		۱۵ »

سال هفتم　　مرداد ماه ۱۳۲۰　　شماره دوم

بهای سالانه ۵۰ ریال

جایگاه دفتر : آخر خیابان شاپور کوچه علایی خانه آقای کسروی

فرهنگ پیمان

-۲-

پیکره	عکس	داد	حق (حق کسی)
پیراستن	پاك کردن	داوری	قضاوت
پوزیدن	پشیمانی نمودن	دادگری	احقاق حق عدالت
	آمرزش خواستن	درآمد	دخل
توده	ملت (مردم یك کشور)		خرج
تیره	طایفه (گروهی که باهم خویشند)	درازا	طول
جهان	گیتی (بازندگان و زندگانی)	دربایست	لازم
جستار	مبحث	دژآگاه	وحشی ناتراشیده
جلوگیر	مانع	دژآهنگ	بدخواه درشت‌خیم
چندگاهه	موقت	دستاویز	مستند
چخیدن	مجادله کردن	دغلکار	متقلب
چیستان	لغز ، معما	دیگر شدن	تغییر یافتن
خستویدن	اقرار کردن	رادمرد	سخی ، کریم
خستونده ، خستوان	مقر	رهبر	مدیر
خرسندی	سعادت دلخوشی	رویه	صورت
خشنودی	رضایت	رویه کاری	صورتسازی
خودکامه	مستبد	زینهار	امان
خواست	مقصود	زبان‌دان	قول‌دادن
خیم	خلق	ژرفا	عمق
خوی	عادت	سامان	نظم